

دموکراسی  
ولیت فوجہ



# دموکراسی و ولایت فقیہ

دموکراسی و ولایت فقیره  
چاپ اول  
آبان ۱۳۵۸

## فهرست

### صفحه

### عنوان

پیشگفتار	۵
آیا " ولایت فقیه نظام سیاسی آتی ماست؟ "	۹
دو برخورد به دموکراسی از دودیدگاه	۱۸
بحشی درباره؛ زمینه تصورات آیت‌الله خمینی درباره دموکراسی	۲۶
چرا آیت‌الله روحانی آیت‌الله خمینی را برای ریاست جمهوری پیشنهاد می‌کند؟	۳۹
خواهندیم و مستفیض شدیم	۵۰
ابعاد گسترده انتشار طلبی	۵۴
تقدی بر نقد آیت‌الله مرعشی تحقیق برپیش‌نویس قانون اساسی	۵۲
ما و ولایت فقیه	۶۴
لیبرال‌ها و ولایت فقیه	۶۹
چپ می‌تواند و باید ابتنکار عمل را در دست گیرد	۷۶

## پیشگفتار

مجموعه‌های که اینک بصورت جزو در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد، حاوی برحی از مقالاتی است که در "حقوق اتحاد چپ" درباره "ولایت فقه" و برداشت‌های ولایت‌فقیهیون و خواستاران روحانی‌سالاری ازدواج‌گرایی، گشوداری و نظام دولتی و غیره آمده بود.

"اتحاد چپ" از جمله اولین سازمانهای جنبش چپ بود، که ماهیت حریان ارتجاعی و واپسگرایی ولایت‌فقیه‌ها به نسبه یکی از خطرات عمداتی که شکوفائی جنبش گارگری را بطور اخص و آزادی و آزادمنشی را بطور اعم مورد تهدید حدی قرار می‌داد، شاخت، پایگاه طبقاتی آن را تبیین نمود و به افکاری آن پرداخت. در آن زمان بودند گسانی که ما را به "عدم تعیزدostت از دشمن" و غیره متهم می‌گردند و به مائی که خزعلاتی نظیر خردمندی‌وارزی "صد امپریالیست"، "رادیکال" والخ را باور نداشتیم، اتهام "چپ‌روی" و "مخدوش گردن مژ خلق و ضد خلق" و ... می‌زدند، زیرا که ما در ولایت‌فقیه عناصر بسیاری از شکل‌گیری یک جریان فاشیستی را بازمی‌یافتیم و هشدار می‌دادیم، زیرا که ما طی دوره سخ مجلس موسان به مجلس

"خبرگان" و در جریان انتخابات این مجلس مانگ برداشته بودیم که نقش تاریخی این مجلس جز بیعت با ولایت فقیه نبیت و این مجلس قصد وهدنی جز رسیده بخشیدن به ولایت فقیه و تشییع قانونی قدرت روحانیون در شام عرصه‌های زندگی اجتماعی ندارد، زیرا که ما برآس این تحلیل از نیروهای مترقبی و بویژه از گوئیست‌ها می‌خواستیم که در خیمه‌شب بازی انتخاباتی چنین مجلسی شرگت نگند" ...

باری امروزه که درستی نظر خود را در عرصه عمل اثبات شده می‌بایم متأسفیم که این هشدارها ناشنیده ماندند و جنبش چپ "یکی از مهمترین کتابشایری‌های تبرد طبقاتی استکار عمل را - حداقل بصورت جزیاتی در عرصه مبارزات دموکراتیک یکپارچه - از دست داد.

اگرnon پسیارند گسانی که این خطر را شناخته و بنوبه‌ی خود در راه افشاری آن گام نهاده‌اند. لایکن بیشتر بگونه‌ای واکنشی. شناخت آنها بیشتر هی‌آمد بر ملاگشتن ماهیت سرکوبگر ولایت فقیه‌بیون بود تا نتیجه برخوردي علمی به عناصر تغیر و ایدئولوژی ولایت فقیه و از این مبعث، درگ حائل و پایگاه طبقاتی آن و بالاخره عملکرد اجتناب نایذیرش در شرایط فعلی جامده و در پیکار گنومنی طبقاتی. از این‌رو به‌باور ما تجدید چاپ این مقالات می‌تواند سودمند واقع شود.

این واقعیت را نیز باید تصریح نمود، که امروزه مبارزه علیه انحراف طلبان روحانی سالار تنها به افشاگری محدود نگشته و در برخی از عرصه‌های پیگار اجتماعی به رو در روشی انجامیده است. که این خود برخی اشارات هشدار دهنده را ضروری می‌سازد.

مبارزه با روحانی سالاری ولایت فقیه‌بیون مبارزه با مذهب نیست. در مبارزه گنومنی نه مذهب، که پایگاه طبقاتی روحانی سالاران و عملکرد اجتماعی آنان است که باید مورد بررسی واقع شود، افشاگشته و گوینده شود.

و باز این هشدار ضروری است که اشتباه رخ داده در مبارزه علیه استداد محمد رضا شاهی را ناید در این پیگار تکرار گرد. ما همان‌ان که

در آن مبارزه، در این پیگار نیز وجود جنبش مستقل کارگری را لازمه‌ی پیروزمندی واقعی مردم سالاری می‌دانیم. عدم توجه به حفظ استقلال جنبش کارگری و نادیده اشکاشت مرزهایی که پیوستاریا را از دیگر نیروهای جتمانی احیاناً "مخالف ولایت فقیه و روحانی سالاری جدا می‌کند، می‌تواند به بیهودت به دستاله روی مجدد جنبش کمونیستی و این‌بار از لیبرال‌ها، بیانجامد.

کلام آخر ما این است که ولایت فقیه هنوز تثبیت نشده‌است. درست است که با تصویب اصل پنجم قانون اساسی و اختیاراتی که طبق همین قانون برای "رهبر" - چقدر این واژه بادآور "رهبر" و "پیشوای نازیهای آلمانی" و فاشیست‌های ایتالیائی است - در نظر گرفته شده، زمینه‌های "قانونی" یک استبداد سیاه قرون وسطائی فراهم آمده، درست است که بنابراین اختیارات "رهبر" در نقش "خلیفه" ظاهر می‌شود، درست است که این خلیفه از طریق حق تعیین فقهای شورای نگهبان قانونگذاری را زیر یوغ خود گشانده است و با داشتن حق تائید یا عدم تائید رئیس جمهور منتخب مردم، قدرت اجرایی را درست در اختیار گرفته و بالاخره با حق تعیین عالیترین مقام قضائی، حق عزل و نصب قضات را از آن خود کرده و بدینسان تلقیک قوا را بالکل از میان برداشته است، لایکن اینها همه جز نوشته‌های بر من گاغد صبور نیستند، و هنوز روش نیست که توان به تحقق رسیدن را نیز دارا باشند. چه این کوشش جهت تتحقق شدن میهمانی نقطعه ضعف ولایت فقیه نیز هست، زیرا که مجبور است پای بر زمین خاکی شهر و همان که تابحال، از این پس نیز این از ایمان پندار بر زمین سخت واقعیات فرود آمدن آن را در چنبره‌ی تضادهای این زمین خاکی گرفتار خواهد نمود. تضادهایی که ولایت فقیه توان حل آنها را ندارد، از همین‌رو معتقدیم که هنوز قبل از اینکه این استبداد سیاه قرون وسطائی بر گشود، امکان مقابله‌ای جدی و توده‌ای با آن موجود است. آنچه میماند اینست که چگونه بتوان این امکان را از قوه به فعل آورد و اینکه آیا چه قادر بdest گرفتن ابتکار در این عرصه پیگار خواهد بود یا نه. تعیین کننده این است.

## ۸/ دمکراسی و ولایت فقیه

خاطرنشان کنیم که ما بزودی در جزوهای دیگر حکومت در اسلام و ولایت فقیه و نظریه پردازان آنها را "مشروحاً" مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

سازمان اتحاد چپ

## آیا " ولایت فقیه" نظام سیاسی آتی ماست؟

کوشش‌هایی که اخیراً برای تحمیل یک قانون اساسی عقب‌مانده و واپس‌گرا به جامعهٔ ما صورت می‌گیرد، کوشش‌هایی که از تایید آیت‌الله‌خمینی نیز برخوردار است، و همچنین کوشش‌ای از سخنان ایشان بمناسبت سالگرد قیام ۱۵ خرداد، که در آن ایشان اعلام کردند که "اگر با این نهضت اسلام و احکام اسلام را موبه مو اجرا نکیم باید ما" بوس باند و بدانید که دیگر اسلام پیاده نخواهد شد" ، ما را مجدداً واداشت، که برداشت ایشان از جمهوری اسلامی را مورد نقد و بررسی فرار دهیم. چونکه اجرای موبه موی احکام اسلام بعنوان قصد و هدف اعلام شده‌ی ایشان، مورد تاکید فرارگرفته است و ما برای شناختن این احکام و چگونگی اجرای موبه‌موی آنها چاره‌ای جز اینکه به تفسیر خود ایشان از این احکام و چگونگی اجرای آن روی آوریم، نداریم. چون آیات عظام برداشت‌های مختلفی از اجرای احکام اسلام داشته و دارند. از جمله آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حلیل نیهانی در زمان مشروطیت فتوی دادند که "این ضرورت مذهب است که در غیبت حضرت صاحب‌الزمان (عج) حکومت با جمهور مسلمین باشد". آیت‌الله نائینی نیز در کتاب "حکومت از نظر اسلام" نظر

متابهی ابراز می‌دارد. امروزه نیز آیات عظام بسیاری بیشتر پیر و نظریه "ایران هستند، که خوانندگان خود با نظرات ایشان احتمالاً آشناند. ( سخنان آیت‌الله طالقانی در مورد مستلهٔ ریاست جمهوری و یا سخنان آیت‌الله شریعتمداری در گفتگو با خبرگزاری پارس مندرج در اطلاعات ۱۴ خرداد ۵۸). در نظریات آیت‌الله خمینی و عده‌ای دیگر، ما وجوده تشابه بینتری با نظریات شیخ فضل‌الله نوری می‌باشیم تا فی المثل با آیت‌الله نائینی. بکدریم که این بحث سر دراز دارد. همانطور که گفتم ما برای آشناشی با نظریات آیت‌الله خمینی مجبوریم کتابهای ایشان را مورد بررسی فرار دهیم. و آنچه برای این مقصود در دسترس ما است، بکی متن سخنرانی‌های ایشان در مورد "ولایت فقیه" است، که بهمین عنوان و عناوین دیگر، از جمله "حکومت اسلامی"، "نامه‌ای از امام موسوی کائف‌الغطا" بجای نیز رسیده و دیگر "وضیح المسائل ایشان" ( که تحت عنوانی دیگر نیز بجای رسیده است - از قبیل "احکام دین" ، "رساله احکام" ) . این را هم بگوییم که چون ناکنون هیچگونه تصحیح یا تنقیدی بر این دو کتاب، از جانب ایشان یا انصارشان انجام نگرفته، ما نوشته‌های فوق الذکر را نظر ایشان می‌دانیم و سخنرانی‌های مکرر ایشان که بسیاری ریشه در همین نوشته‌ها دارند، هارا در این باور تقویت می‌کند.

در این مختصر ما به "ولایت فقیه" می‌پردازیم و بررسی انتقادی "وضیح المسائل" را به‌فرصتی دیگر واکدار می‌کنیم . و این به دو علت. یکم برای اینکه از اطاله‌کلام حلوگیری کرده باشیم و دوم باین دلیل که بکی از استدلالات ایشان درمورد لزوم تشکیل حکومت اسلامی با "ولایت فقیه" ، "ماهیت و کیفیت قوانین اسلام - احکام شرع" ( صفحه ۳۲ کتاب ولایت فقیه) است، که گویا "یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هرجدمیشتر نیازدارد فراهم آمده است" (همانجا) ، و این که "خدای تبارک و تعالیٰ بوسیلهٔ رسول اکرم (ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها بشکفت می‌آید . برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه

نطफماش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود قانون وضع کرده است" (همانجا صفحه ۱۰)، و این قوانین و احکام شرع را ایشان در "توضیح-السائل" بازگو کردند. پس ناجاریم "توضیح-السائل" ایشان را جداگانه مورد نقد و بررسی قرار دهیم، تاثابت کنیم، که اولاً احکام شرع بک نظام کلی اجتماعی منطبق بر تمام اجتماعات و در تمام ادوار تاریخ را نمی‌سارد، و دوماً یکی از استدلالات ایشان برای "ولايت فقهه" - نه تنها یکی، بلکه اساسی‌ترین استدلال ایشان از بین و بن نادرست است.

این را هم بگوییم که ما به همه جواب "ولايت فقهه" فی المثل در زمینه‌های اقتصادی، اصلاحات اجتماعی و غیره نخواهیم پرداخت، و آنچه فعلاً برای ما حائز اهمیت است، نظام سیاسی مطروح در "ولايت فقهه" است. که موضوع روز می‌باشد و در ارتباط با قانون اساسی آتی ما. ما در این بررسی انتقادی مسئله فوه قانونگذاری، فوه مجریه و قضائیه و نیز تکالیف مردم را در درجه اول روش خواهیم کرد.

### قانونگذاری در "حكومة اسلامی"

ایشان در صفحه ۵۴ "ولايت فقهه" می‌نویسد: "حكومة اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست". و در جای دیگر می‌گویند: "حكومة اسلامی مشروطه است. البته نه مشروطه بمعنى متعارف فعلی آن، که تصویب قوانین نایع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجراء و اداره مفید به یک مجموعه شرط‌هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معنی گشته است. مجموعه شرط‌همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود". و ادامه می‌دهند: "شارع مقدس اسلام بکاه قدرت مقننه است، همچکی حق قانونگذاری ندارد و همچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان بهمورد اجرا گذاشت" (صفحة ۵۲-۵۳).

جز باین نتیجه نمی‌توان رسید، که قوهای بنام قوه مقتنه با فابونگاری در حکومت اسلامی وجود ندارد. زیرا فابونگاری توسط قرآن انعام و بایان یافته و آنچه ماده است، همانا بیلان و تفسیر این فواین است. و این بیان و تفسیر به عهده «جهگشی است؟ این‌الان جواب می‌دهند» "بعد از رسول اکرم (ص) آنده اطهار" ، که مکن از وظایف قران "بیان و تشریح عقاید و احکام و نظامات اسلام برای مردم ، که با بیان و تفسیر قرآن و سنت مرادف می‌باشد" است و بن از اینها "فقهای عادل علمدار این مقامات هستند" (صفحه ۲۸ - زیرنویس) . البته "جون می‌دانیم که ائمه ما کاهی در شرایطی بودند که نمی‌توانستند حکم واقع را بگیرند و گرفتار حکام ستمگر و جائز بودند و در کمال شدت تقهی و خوف بر می‌بردند" ، لذا "باقه‌های عادل است بالاحکام واقعی را از غیر واقعی ، و روایت‌ای که ائمه (ع) از روی تقهی صادر کردند تعبیر می‌دهند. "تا آنجا که ما می‌دانیم فقهاء نه در مورد تفسیر قرآن و نه در تعبیر ادادن احکام واقعی ائمه از احکام غیر واقعی نظر واحد ندارند ، در همین اواخر بود که آیت‌الله طالقانی اعلام کرد باید از قرآن یک تفسیر کرد و نه تفسیرهای متعدد . ولی این مانع از این نمی‌شود که آیت‌الله خمینی بعاین نتیجه برسد ، و با مقدمات و مفروضاتی که مطرح کرده‌اند ، باید هم برسند - کدر "حکومت اسلامی بحای مجلس فابونگاری ... مجلس برنامه‌ریزی وجود دارد " که حاکم - که همان فقیه بشد - در پذیرفتن یا نپذیرفتن پیشنهادات آنان مختار است .

### قوه مجریه در حکومت اسلامی

ایران می‌گویند: "اصول‌الا" قانون و نظام اجتماعی ، مجری لازم دارد " و درست هم بگویند . و از همین روی ادامه می‌دهند که "اسلام همانطور که فابونگاری کرده قوه مجریه ، هم فرار داده است . " ولی امر " منصبی قوه مجریه هم هست" (صفحه ۲۶۶) . و این را نیز که قوه مجریه را چه کس

رهبری می‌کند، نه در یک جا، بلکه در چند جا و به صراحت بیان کردند؛ ولی امر منتصدی قوه مجریه قوانین هم هست" (صفحه ۲۱) "رسول اکرم (ص) در راس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت" (صفحه ۲۶). "بعد از رسول اکرم ائمه اطهارند که منتصدی اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام" می‌باشد" و پس از ایشان فقهای عادل علمداران نظامات هستند" (صفحه ۲۸ زیرنویس). و باز در جای دیگر "فقهای عادلند، که احکام اسلام را اجرا کرده و نظامات آن را مستقر می‌کردانند، حدود و قصاص را حاری می‌نمایند... خلاصه اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت بعهده فقهاست، از گرفتن حسنه و زکات و صدقات و جزیده و خراج و صرف آن در صالح مسلمین تا اجرای حدود و قصاص... حفظ مرزاها، نظم سیرها، همه و همه" (صفحه ۹۲) و بالاخره از آنجا که "فقها امنا" رسل استند، باید رئیس ملت هم باشد" (صفحه ۹۵) و درجای دیگر خطاب به فقها میگویند: "... یقیناً از عهده اداره حکومت و رهبری توده‌های بردم برخواهید آمد. طرح حکومت واداره قوانین لازم برای آن آماده است. اگر اداره کنور، مالیات و درآمد لازم دارد اسلام مقرر داشته، و اگر قوانین لازم دارد همها وضع کرده است. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنیانید قانون وضع کنید... همه جیر آماده و مهیا است. فقط می‌ماند برنامه‌های وزارتی که آن هم بدکن و همکاری مشاورین و معاونین متخصص در رشته‌های مختلف در یک مجلس مشورتی ترتیب داده و تجویی می‌شود..."، "ما باید رئیس بشر باشید" (صفحه ۱۹۰/۹۱).

این هم از قوه مجریه، فقیه رئیس ملت است، رئیس بشر است و اوست که اجرای تمام قولمن مربوط به حکومت را بعهده دارد.

### قوه قضائیه و دادرسی در حکومت اسلامی

آیت الله خمینی در این مورد نیز خیال همها را حکم کرده و می‌نویسد:

"این که فقهای عادل... منصب قضا را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است اختلافی نیست... و تقریباً "از واصحات است" (صفحه ۹۸) و یا درجای دیگر می‌گویند "فقیه" وصی رسول اکرم (ص) است در عصر غیبت... باید قاضی باشد و جز او کسی حق قضاؤت و دادرسی ندارد." (صفحه ۱۰۲)، با این تفاصیل تکلیف وکلا هم تعیین می‌شود. و نه تنها آن‌ها بلکه تمام دادگستری، که باید "این تشکیلات عربی و طوبیل دادگستری که جز رحمت فراوان برای مردم کاری صورت نمی‌دهد برجده‌گردد" (صفحه ۱۱۰).

### همه قدرتها در انحصار یکنفر

وقتی که در کشوری قوه مفسره (جون قانونگذاری که نداریم)، قوه مجریه و قوه قضائیه در انحصار یکنفر باشد، پس بالطبع باید بعاین نتیجه رسید که "فقها باید رئیس ملت باشند" (صفحه ۹۵) و این که فقیه در عصر غیبت، امام‌الصلمین و رئیس‌المله می‌باشد". ما برای چنین نظامی هیچ اسم دیگری جز دیکتاتوری فردی نمی‌شناسیم. حال این دیکتاتوری تحت هر عنوان و بهر نیت که صورت‌گیرد. این‌را هم بگوییم که اگر این دیکتاتوری حتی با نیت سو" هم همراه باشد باز عواقیش سو" خواهد بود. همانطور که عواقب همه دیکتاتوری‌های فردی سو" بوده است. دیکتاتوری مکانیسم‌هایی آفریند، که دیکتاتور را هم در خود غرق می‌کند. ولی این بعائد برای بحثی دیگر.

### و اما مردم در حکومت اسلامی چه کاره‌اند؟

هیچ‌کاره. و روشن است که چرا. جون اولاً "مجموعه قوانین اسلام که در ذرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است"

(صفحه ۵۴ - ۵۳) و با این پذیرفتن تمام مسائل دیگر حل شده است و جون و جراحت در کار نیست. بکبار بمعت، همیشه بمعت و مردم با پذیرفتن اسلام - که معلوم نیست چقدر آگاهانه است - حاکمیت فقهی را نیز پذیرفته‌اند. و اگر پذیرند کافرند، زیرا "... فقها از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است... هر کس خلف کند خداوند بر او احتجاج خواهد کرد" (صفحه ۱۰۶ - ۱۰۷) و این فقهی اگر "فرمان داد که فلان محل را بکرید، فلان خانه را آتش بزیند، فلان طائفه را که مضر بسلام و مسلمین و ملت‌ها هستند از بین ببرید" (صفحه ۱۱۱) نه تنها "حکم بعدل فرموده است" (هماجا) بلکه اگر با از بین بردن ائم طائفه اعم از مرد و زن و بجهه مخالفت کنند، شعثیت جزای روز قیامت بر درفان فرود خواهد آمد. مردم وظیفه‌ای ندارند جز اینکه از فقهی اطاعت کنند و این را خود آیت‌الله هم بدصراحت می‌گویند: "برهمه مردم لازم است که از او اطاعت کنند" (صفحه ۶۲).

دوماً - و این به مرتب مهم‌تر است - "مردم ناقص‌اند و نیازمند کمالند و ناکاملند" (صفحه ۴۸). این ملت صغير است، جون در غیراین سورت احتجاج به قيم تعيي داشت نا آيت‌الله بکويند "قيم ملت با قيم صغار از لحاظ وظيفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد" (صفحه ۶۵) و از این‌گذشته‌ان مردم جاهلند و از این‌روست که "حاکمیت" بایستی "رسماً" بفقها تعلق بگیرد به بکسانی که بعملت جهل بقانون مجبورند از فقها تعیت کنند" (صفحه ۶۶) بنابراین مردم نه حق دخالت در قانونگزاری دارند و نه در اجراییات و نه در دادرسی. بنابراین در حکومت اسلامی قوه ایستگار، خلاقیت و فعالیت انسان‌ها برای اصلاح زندگی اجتماعی و با ذکرگوئی انقلابی آن بی معنی نیست. همه‌ی اینها مربوط به فقهی است. حال جگونه و به جه اعتماری عده‌ای از همین مردم ناقص، عده‌ای از این صغار و جاهل "فقهاء عادل"، "حکام دادا" و "قيم صغار" می‌شوند، این ستوالی است که بی‌پاسخ می‌ماند. مگر اینکه آيت‌الله امر عصمت را بعنوان فقها گشرش دهند و همه‌ی آنها را جزو

محرومین بیاورند و آنها را ماقوّق انسان بدانند ، که ربطی بدان عالم‌خاکی ندارند . ولی این تنها تناقض و تنها مسئله‌ی سی‌پاسخ در نوشته‌ی ایشان بیست . یکی از دلایل ایشان برای اینکه "لروم تشکیل حکومت (اسلامی) همینکی است" (صفحه ۴۹) بیست که "تعدد مردم از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و این‌که برای نا" من لذت و نفع شخصی به‌حریم دیگران دست‌اندازی کنند همینه هست" (همانجا) . و این از برجسته‌ترین تناقضات "ولایت فقیه" است . نویسنده آن از سویی با وجود و ناکید بسیار بیلخ و مروج و طالب حکومت اسلامی بمنابه "حکومتی برای استقرار عدل و بر-قراری سعادت ابدی است . — گه در این صورت بازمعلوم نمی‌شود که دیگر داوری و عقوبت اخروی در روز قیامت و تقسیمات دوزخ و برخ و بهشت به‌جهه کار می‌آید — و از سوی دیگر وجود ظلم و بی‌عدالتی را همینکی فرص‌می‌کنند . و بدینسان ناروشن می‌نماید ، که جگونه حکومتی که خود مدعی برقراری ابدی "حق" و از بین بردن "باطل" است ، دائعاً با بی‌عدالتی و ظلم دست به کربیان می‌مائد و حواهد مائد . و اگر حکومت اسلامی رسالت از بین بردن ابدی‌بدها و استقرار خوبی‌ها را دارد ، پس بقای همینکی آن دیگر چه ضرورتی دارد؟ این تناقض را تنها بدینسان می‌توان حل کرد ، که بدیرفت ، که حکومت اسلامی نوان چنین کاری را ندارد ، همانطور که در صدر اسلام نداشت ، و حکومت اسلامی تنها شلاقی است که به‌کمک آن مردم همواره در راه انحراف ، بدراء راست سوق داده می‌شوند .

حکومت اسلامی هم بدان دلیل و هم بدلال عدم تقسیم قوا در آن ، حکومتی است دیکتاتوری . دیکتاتوری فیضی بر صغار . مردم جز تماشاگران نایع نیستند و باید آن کنند که فقیه فرمان می‌دهد . و این فقیه‌را هم — هر قدر هم که در اینجا به اختیاری بودن انتخاب مجتبهد از جانب فرد اشاره شود — بازسلسله مراتب روحانیت تعین می‌کند ، و نه کس دیگر . از همین روست که می‌گوئیم ولایت فقیه ، یا حکومت اسلامی بعضی روحانی سالاری ، بعضی حکومت فتی از باصطلاح برگزیدگان — و نازه نه همی قشر ، بلکه باز

برگزیدگانی از این قشر برگزیده - برمدم . و این جز دیکتاتوری و نهادنا " دیکتاتوری و استبداد فردی نیست ، که به قول آیت‌الله نائینی با استبداد گره می خورد و استبداد استبدادی می شود .

این را هم بگوییم ، که این دیکتاتوری بازگشت به فرون وسطی است . بیهوده نیست که اکنون آنها هر کس را که می‌گوید به صدر اسلام نمی‌توان بازگشت مورد حمله فرارداده و بدنهارگی تهدید به محابکه می‌کنند .

در چمن حکومتی اصل آزادی مبارزه برای کسب حقوق ~~و~~ و قوانینی ، سوای آنچه جاری است و چندین قرن پیش تعیین شده ، حذف می‌شود . و با حذف این آزادی نقش فعال مردم در تعیین سرنوشت خوشنودان انکار می‌گردد . سو' تفاهم نشود . ما مدافعان شیفتگی ساده‌لوحانه کسانی که به نظام بارلمانتاریستی بورزوایی دلسته‌اند ، نمی‌باشیم . ما خوب می‌دانیم که زنجیرهای پیدا و ناپیداشی بارلمان‌های باصطلاح آزاد جوامع سرمایه‌داری را به مرأکز قدرت انحصارات امپریالیستی وصل می‌کند . لاکن رد اینها نوع نظام بارلمانتاریستی منحط و عوام‌گریبانه ، معنای رد اصل فانوتگاری از حساب مردم نمی‌باشد . ما که هواداران سی‌امان کمونیسم هستیم ، و سی‌رای نظامی مبارزه می‌کنیم که در آن کارگران و سایر زحمتکشان از طریق سوراهای خود فانوتگار ناشد ، مجری قانون ناشد و به داوری بنشینند ، چنین نظام‌های سحطی را غایب مطلوب خود نمی‌دانیم . لاکن دد من پیکارکنونی با تمام نیرو علیه بازگشت به فرون وسطی مبارزه خواهیم کرد . ما د. ر این پیکار جویای گسترده‌ترین و زرف‌ترین برنامدهای دموکراتیک برای زحمتکشان هستیم و این جز از طریق مبارزه با این واپسگرانی و این دیکتاتوری میسر نخواهد بود .

## دو برخورد به دموکراسی از دو دیدگاه

پس از تبلیغات چندین ماهه در مخالفت با "دموکراسی" بعنوان یک پدیده "غرسی" ، طرح قانون اساسی انتشار یافت . طبق اصل یکم این طرح "نوع حکومت ایران جمهوری اسلامی است" . طبق اصل چهارم همین طرح "جمهوری اسلامی ایران در استقرار جامعه توحدی ، معنویت و اخلاق اسلامی را مبنای روابط سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی فرار می دهد" . شیوه تبلیغاتی حاکم پس از قیام عبارت است از طرح سائل به صورت عام و مخالفت‌های عام با پدیده‌های اجتماعی ، بدون مشخص نمودن محتوی این سائل و پدیده‌ها . جمهوری اسلامی را تبلیغ می کنند ، بدون آنکه بگویند شخصون و محتوی شخص آن جمیت . علیه "دموکراسی" تصریح می کنند ، بدون آنکه بگویند با چه چیز آن مخالفند . همواره پیش‌داوری می سازند ، و آن را با یه "داوری" قرار می دهند .

بنابراین ، مجبوریم ایندا روشن کنیم که دموکراسی "غرسی" جیست ، نا روشن شود که "شخص اول روحانیت" با چه جزئی مخالفت می نماید .

دموکراسی "غربی" جیست، چگونه موجود آمد و تکوین یافت؟  
دموکراسی شکلی از حکومت است. و دولت مجموعه‌ای از نهادهای  
مختلف جهت اعمال سیاست‌گذاری قهر طبقاتی علیه طبقه" دیگر و با بخشی از  
جامعه علیه بخشی دیگر آن می‌باشد. پس، محنتی دموکراسی سنتگی بهماهیت  
دولت دارد، و این تنها از طریق نقش و خصوصیت طبقاتی که حاکیت  
خوبی، یعنی، قهر طبقاتی خوبی را بصورتی منظم و نهادی به دیگران اعمال  
می‌نماید، تعیین می‌گردد. بدین ترتیب، حاکیت طبقاتی در کلیه "جوانع"  
طبقاتی وجود داشته و تا محو طبقات استمرار خواهد داشت و در انکال  
مختلف دولت متنبلور خواهد گشت. ولی آنچه وجه مشخص و مشترک تمام  
انکال دولت در اروپا است، برقراری نوعی دموکراسی حداقل برای طبقات  
حاکم، بعنوان مبنای روابط درونی طبقات حاکم است. این دموکراسی بیان  
بررسیت شناختن اصل تساوی اعما" رسنی یک جامعه است. از آنجا که در  
بونان و روم در دوران برده‌داری اعما" رسنی جامعه را برده‌داران تشکیل  
می‌دادند، این دموکراسی تنها آنها را در بر می‌گرفت. در جامعه فثودالی  
اروپا، فثودالها و اشراف از این حق بعنوان امتیازی خاص برخوردار بودند،  
زیرا دهقانان وابسته به زمین یعنی سروها را بعنوان عضو رسنی جامعه و برابر  
با اشراف نمی‌دانستند.

ولی پس از انقلاب سوزوزانی ۱۷۸۹ در فرانسه، برای اولین بار،  
دموکراسی بعنوان برابری صوری برای تمام اعما" جامعه بررسیت شناخته شد،  
یعنی پس از انقلابی که "آزادی، برابری و برادری" را پرجم خوبی قرار  
داده بود. زیرا این انقلاب هدفی برقراری و بسط نظام سرمایه‌داری بود،  
که آنهم منوط به آزادی نیروی کار بود. و آزادی نیروی کار یعنی آزادی این  
نیرو از کلیه "محدودیتهای ماقبل سرمایه‌داری". این آزادی عبارت است از  
نهی هر نوع وابستگی فثودالی، از قبل وابستگی دهقانان به زمین، و نهی  
محدودیت نیروی کار در انقلاب اصناف و استادکاران. ولی این آزادی از  
انقلاب و وابستگی در محدوده "روابط فثودالی" با خود "آزادی" از هر نوع

مالکیت وسائل تولید و معیت را برای عاملین نیزی کارگران به همراه داشت، که خود رسیده لازم و ضروری استناد در جامعه سرمایه‌داری را تکلیف می‌دهد. و در واقع رسیده سرمایه‌داری جیزی نیست حر رسیده فرا رسیده این "آزادی" ، یعنی حلم مالکیت تولید کنندگان بلاواسطه در بروزهای نیابت سرمایه. پس آنچه از برابری در جامعه سرمایه‌داری باقی می‌ماند، رسیده روز-ازروز نابرابری اجتماعی میان مالکین وسائل تولید و معیت و کارگران "آزاد" است، که به‌تکلیف برابری صوری حلوه‌گر شده، و در عمل جیزی حر برابری سرمایه‌داران در برابر قانون نیست.

با این مقدمه و باوجه بدطرح "قانون اساسی" مشاهده می‌شود، که مخالفین دمکراسی، با ناکید بر "حکومت جمهوری اسلامی" هیجگونه مخالفتی با دولت، یعنی با اعمال قهر منظم و نهادی طبقاتی نداشته، بر آن نیز ناکید می‌کنند. "شخص اول روحانیت" نه تنها به ضرورت دولت، بلکه به شکل مشخصی از آن ناکید دارد و از همین‌رو است که اشکال دیگر دولت از قبیل دولت ملی، دمکراتیک، دمکراتیک ملی، و یا کارگری از نظر انسان مردود است.

آیت‌الله خمینی با تکیه به‌یک شکل متخصص از دولت، عملاً "بحث را از مجرای اصلی آن خارج می‌کند و بدین ترتیب بر محتوی و ماهیت طبقائی دولت مورد نظر خوبیش سریوش می‌گذارد. البته محتوی و ماهیت دولت اسلامی، در طرح "قانون اساسی" بعنوان یک حکومت "توحیدی" توجیه می‌گردد، و مطابق اصل ۴۰ همین طرح، مضمون این حکومت "توحیدی" خود را بصورت حکومت "مالکیت خصوصی متروع" معرفی می‌نماید. و این در حالی است که اصل نهم طرح مزبور، سعی بر آن دارد، که استناد و بهره‌گشتن را امری غیر از "مالکیت خصوصی متروع" جلوه دهد. بدین ترتیب، با جدائی شکل و محتوای دولت، حاکمیت سرمایه "متروع" بعنوان حاکمیت مستعطفین قلمداد و تبلیغ می‌شود، و نام این جز عوام‌گزینی نیست.

سله اساس که امروز در جامعه پس از قیام، تحت عنوان دمکراسی

طرح است، مثله قدرت سیاسی است. و مبنای استقرار "روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی" ، که بیان این قدرت سیاسی اند، نه بر مبنای اخلاق ( مطابق اصل چهارم طرح مذبور ) ، بلکه بر مبنای گراشتیقائی موجود، استوار می کردد. اقتدار و طبقات مختلف با طرح قانون اساس، که بیانگر این روابط در قالب قانون است، نه بر مبنای "معنویت و اخلاق" ، بلکه بر مبنای منافع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خویش، نظر می دهدن. در غیر این صورت کافی بود که یک عدد از "خبرگان" "اخلاق و معنویت" را برای نظردهی در مورد "اخلاق اسلامی" فرا مخواهیم، تا بخاطر "خوش اخلاقی" اسلام، آن را "یکسرب قبول" کنند. در این صورت تعداد این "خبرگان" و نحوه انتخاب و یا انتصابشان، اهمت جندانی نمی داشت، ولی چون اصل مسئلله بر سر قدرت سیاسی است، مجلس موسسان می نواند بر مبنای منافع طبقات، در مورد قانون اساسی و شکل حکومت نظر دهد، که تبلور اراده و آرایش طبقائی موجود جامعه باشد. فقط از این طریق برآورده مخرج مشترک این منافع، بایوجه به آرایش نیروها امکان پذیر است، و برای همه نیروهای اجتماعی اکرجه بطور موقت، مورد قبول می باشد.

حال اگر بخشی از نیروهای جامعه خواهان دمکراسی اند، در عمل خواست خویش را می بینی بر تقویض قدرت بدهمدم ، یعنی بزمختکنان ، اعلام می کنند. این خواست بنا بر موقعیت اجتماعی زحمتکنان، که تنها تولید کنندگان ثروت اجتماعی اند، و ما نکهه بر اصل برایری عمومی، مطرح می گردد. چرا که، "محنتی واقعی خواست تساوی طلبی برولتاریا، خواست نابودی طبقات است . و هرگونه خواست تساوی طلسی که از این فراتر رود، ضرورتاً بدخواستی میان نهی مجرم می شود . " (انگلش) این خواست نیز از غرب آمده است، و خود مخالف دمکراسی بوزروا شی غرسی است.

کفتم که آیت الله خمینی با جدا کردن شکل از محنتی بحث را از مدار اصلی خود خارج کرده اند. در حالی که این دو هیجگاه از یکدیگر نفکر کنند، و جدایی این دو مقوله از یکدیگر تنها می نواند و سلطه ای برای

تحقیق زحمتکشان باشد. در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته غرب از طریق تکیک شکل و محتوی، دموکراسی را فقط عنوان بارهای اصول صوری توصیف و تبلیغ می‌نماید، و از این طریق دیکتاتوری سرمایه را تحت عنوان دموکراسی یگونه‌ای ایدئولوژیک توجیه می‌کنند و آن را در وجود تعدد احزاب، حق وجود ابورسیون، تقسیم قوا، اصل پیرروی اقلیت از اکثریت، وجود مجلس، انتخابات آزاد و دیوان عالی و غیره، محدود می‌نمایند. و هرجند که همین نیادهای دموکراتیک در جوامع سرمایه‌داری، خود نتیجه مبارزات بیکسر طبقه کارگر در غرب است، ولی در عین حال، وجود آنها، وسیله‌ای است برای پوشاندن دیکتاتوری و استثمار سرمایه، پوششی است جهت جلوگیری از نمودار شدن رسته‌های اقتصادی این دموکراسی، یعنی سریوشی است بر ارتباط بلاواسطه شکل مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و ذات این دموکراسی.

بهر رو، مسئله دموکراسی امری جغرافیائی نموده، بلکه مسئله‌ایست طبقائی و با همانطور که گفته شد، مسئله بر سر قدرت طبقائی است.

گونه دیگر تحقیق زحمتکشان را نیز آیت‌الله خسینی با حمله به این دموکراسی مدتی دهنده، ایشان نیز با جدا کردن شکل از محتوا بدموکراسی می‌نازند، در عین اینکه این تاختن خود را، چونان در غرب، پوشش جلوگیری از نمودار شدن مناسبات تولیدی قرار می‌دهند، که جز مناسبات سرمایه‌داری جیزی نیست. ایشان روحانی سالاری را عنوان شکلی از حکومت در مقابل دموکراسی غربی، یعنوان شکل دیگری از حکومت، فرار می‌دهند، در حالیکه محتوی و مضمون هر دو یکی است و آنهم حاکمیت سرمایه است. گفتارهای ایشان در رساله "توضیح السائل" در باب نقش مالکیت، سرمایه و "احیرشدن"، یعنی کار مزدوروی و غیره دلیل بارز بذیرش اصل حاکمیت سرمایه بتوسط ایشان است.

در طرح "قانون اساسی" نیز، جز این نیامده است. مسئله اینست که این طرح با وجود تکیه بر حاکمیت سرمایه، تحت عنوان "مالکیت مشروع" و "مالکیت شخصی" عمل "عمل" همان نیادهای دموکراتیک غربی را . حتی برای

بوجهه این حاکمیت، بیشترین نکرده است. و این بیز ناشی از همان تغیری است که بر آیت الله خمینی و روحانیون نظر ایشان حاکم است. مخالفت آنها با دموکراسی عربی معنوی تساوی صوری، به بعلت رد تساوی صوری برای حایگران کردش با تساوی واقعی، بلکه برای جایگزین کردن آن با روحانی سالاری و عدم قبول حقیقت تساوی صوری و اینکه عدم تساوی واقعی صورت نیست.

از هصیره روی مخالفت آیت الله خمینی با دموکراسی بورزوایی بعلت واپسگاری تاریخی است و ربطی به عربی و شرقی بودن دموکراسی ندارد.

دموکراسی بورزوایی، علیرغم ظاهری و صوری بودن آن، پیش‌رفتی تاریخی بود، در مقابل سکل مطلقه حاکمیت طبقاتی (وستفادی) قنودالیسم در اروپا. این دمکراسی بیان سکل‌گیری نوین طبقات و نفی امتیارات رسمی‌ای ماقبل سرمایه‌داری بود. این دمکراسی در آغاز هستی‌اش، همسو با رشد بیرونی‌های مولده جامعه بود. و سللهای برای رشد اجتماعی اروپا، پرولتاریا توانت در محدوده این دموکراسی بخشی از حقوق و آزادی‌ها را که نماید. این حقوق و آزادی‌ها عبارت بودند، از حق سکل احرباً سیاسی، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن، آزادی مطبوعات و اجتماعات، که به صورت کم‌ویش روشنی به قانون اساسی دولت بورزوایی راه یافتدند. ولی چون این دمکراسی بر مالکیت خصوصی بروسائل نولید و معیشت می‌بود نمی‌توانت حقی در سطح سیاسی، یعنی در همان محدوده خوبی‌سی کاملاً "عملی" گردد. زیرا که قدرت سیاسی برآسان قدرت اقتصادی استقرار نماید، به برآسان "اخلاق و معنویات". و آنچاکه مالکیت بروسائل نولید و معیشت اجتماعی نشده باشد، دمکراسی، امری صوری و ظاهری خواهد بود. این امر نیز برای پرولتاریا اروپا زمایی روش ند، که قانون اساسی بورزوایی و آزادی‌های مذکور در آن را جدی گرفت، و به خود اجازه داد، از آنها برای مبارزه علیه حاکمیت سرمایه استفاده نماید. عبارت دیگر مز لبرالیسم دمکراسی بورزوایی آنحاست، که پرولتاریا بخواهد به

### ساوی طلبی خوبش جامد عمل بپوشاند.

بس مخالفت با دمکراسی بورزوایی از موضع طبقه کارگر، مخالفت با مصون و ماهیت طبقاتی آست. زیرا که دمکراسی بورزوایی حصلنا "ظاهری و صوری است"، زیرا که دمکراسی بورزوایی مبنی بر تساوی عمومی است، ولی به شکل صوری آن، بس مخالفت با دمکراسی بورزوایی از موضع طبقه کارگر، مخالفت با شکل صوری تساوی است، نه با تساوی اجتماعی. حال آنکه مخالفت آفای خوبی مادمکراسی، علاوه‌نفع تساوی عمومی، حتی بدشکل صوری آست. زیرا برای اینسان، انسانها به مسلمانان و کافران تقسیم شده، مسلمانان نیز از حقوق مساوی برخوردار نیستند. بدلیل آنکه مراجع تقلید از حق و بجز و امتیازاتی برخوردارند، که از دیگران سلب شده‌اند. و این تبعیضات، حتی در میان "برگزیدگان خدا" نیز، به صورت عدم تساوی روحانیت، و بر منای سلسله مران آنها، برقرار است و دیگر انسانها هم که محروم‌اند و محتاج قیم و ناکامل.

این استدلال روحانیت فراموش می‌کند، که اگر انسان‌ها ناکامل‌اند، بس تمام نمادهای انسانی ناکامل‌اند، بس مذهب‌روحانیت و مراجع تقلید، که خود محصول جوامع انسانی‌اند، نیز، ناکاملند. و براین مبنی، حتی اگر از تمام خصوصیات انسانها چشم ببینیم، حداقل انسانها به مخاطر ناکامل بودن‌تان مساوی و برآورند. فقط آنچه آنها را نابرابر می‌سازد، تنهای‌العلقات طبقاتی آنهاست.

برای برولتاریا، برای کارگران، مبارزه برای تساوی، از مبارزه برای تساوی صوری فراتر می‌رود و مخالفت برولتاریا با دموکراسی بورزوایی نیز از این دیدگاه صورت می‌گیرد. برولتاریا خواهان تساوی واقعی است. و ابتدائی ترین و اساسی ترین کام برای دستیابی به این تساوی واقعی کسب فدرات ساسی نوسط طبقه کارگر و اجتماعی کردن وسائل تولید و معیشت می‌باشد، که به صورت نفع قانون مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و معیشت و نفعی قانونی مالکیت اجتماعی برآنها، بازنتاب قانونی می‌باید. زیرا که

فقط اجتماعی کردن مالکیت بر وسائل تولید و معیشت زمینه "مادی لازم برای استقرار تساوی عمومی واقعی را فراهم می‌سازد.

استقرار سوسالیسم و برقراری دموکراسی کارگری تحقق وسیع ترین نوع دموکراسی برای اکثریت جامعه می‌باشد. در سوسالیسم است که اصل امحای هرگونه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و معیشت از طریق سلط کامل کارگران برقراری نتیجه "کارگر تحقیق می‌باید که لازمه آن استقرار سوراهای برای تحکیم اصل اداره" کلمه "امور اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه بدت نودهای کارگر است. طبقه" کارگر با کوشش روزافزون در راه العای تقسیم کار سرمایه‌داری و املا "هرگونه از خودبیکاری، با بدت گرفتن کلمه "امور جامعه برای محدود کردن نقش دولت و دستگاه‌های دولتی در جامعه، برای از بین بردن تمرکز و تراکم قدرت، با سلط کامل خویش بر کلمه "امور اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه دموکراسی، یعنی مردم سالاری را، واقعا" تحقق می‌بخشد.

اینست دلیل مخالفت پرولتاپیا با دموکراسی بورزوائی، که تهاوس‌بله‌ای جهت استمرار حاکمیت بورزوائی در قالب برابری و تساوی صوری است. پرولتاپیا از دیدی واپس‌گرا به مخالفت با دموکراسی بورزوائی بر من خمزد. حال آنکه مخالفت آیت‌الله خمینی با این دموکراسی بورزوائی از دیدی قرون وسطائی و واپس‌گرا صورت می‌گیرد و بکاربردن هزارباره و ددها هزارباره کلمه "ستضعفین" نیز تعبیری در این امر نمی‌دهد. و باز از همینرو است که کمربیت‌های مخالف دموکراسی بورزوائی با مخالفت امیان مخالفت می‌گندند، چون رو به جلو دارند، آینده را می‌نگردند و نه رو به گذشته و دیدی واپس‌گرا.

بحثی درباره":

### زمینه تصورات آیت‌الله خمینی درباره "دموکراسی"

آیت‌الله خمینی در یکی از سخنواری‌های خود در عین حمله به طرفداران دموکراسی و "شیاطین" نامیدن کمونیست‌ها اشاره‌ای داشتند، که در همین رابطه بسی جالت توجه و خصلت‌ها بود. ایشان گفتند که مخالفت اصلی شان با شاه براین اساس بود که شاه کامل‌ا" بر هوایین اسلام نکه نداشت و در همین زمینه برای کوبیدن مخالفین خود اشاره کردند که شاه علی‌الظاهر بعزمیارت می‌رفت و کامبکاه از اسلام سخن می‌گفت، حال آنکه "شیاطین" حتی از بردن نام اسلام نیز، جون حن از سم الله هراس دارند.

این اشاره ما را برآن داشت، که ضمن اشاره به زمینه" تاریخی تصورات ایشان، علت واقعی مخالفت ایشان با شاه و نیز مخالفت با دموکراسی را مورد بررسی قرار دهیم، ناستان دهیم که جوهر واقعی این مخالفتها از یکسو احصار طلبی سیاسی روحانیت و از سوی دیگر تحدید تولید استبداد دیرین حاکم بر این سرزمین می‌باشد.

ایشان در مخالفت با دموکراسی ریشه در فرهنگ استبدادی ایران دارند و از همین درجه نگاه است، که علل قیام توده‌ها را واژگونه می‌نگردند. این نگرش واژگونه که در مطلق کردن مبارزه توده‌ها برای اسلام و نادیده گرفتن

تلل عینی و مادی قیام آنها، نمودار می شود، توسط موقعیت طبقاتی روحانیت عموماً دیکته شده و توجیه خود را در زمینه فکری تاریخی حاکم بر ایران می باید، در شرایطی که انتزاع و درهم آمیختگی روحانی سالاری و سرمایه سالاری می رود نا نظام حاکم بر ایران شود، بخشی در این باره سودمند است، ما بر این باوریم که مبارزه "آیت الله خمینی" با دیکتاتوری شاه از مبارزه "طبقانی علیه دیکتاتوری شاه بمثابه" دیکتاتوری سرمایه جداست، حال آنکه مضمون واقعی پیکار نوده ها، همان پیکاری که آیت الله خمینی بعلت تراویط ویژه، رهبری آن را به خود اختصاص دادند، همین مبارزه با دیکتاتوری شاه بمثابه تبلور دیکتاتوری سرمایه بود، و اما ریشه تصورات ایستان و تاکید های مکرر شان بر اسلام و ارجح داشتن آن در قیام نوده ها بر مبارزه علیه ظلم و ستم ناشی از سرمایه داری و برای کسب دموکراسی واقعی در کجا قرار دارد؟ در تاریخ استبداد سیاسی و مذهبی ایران.

### زمینه تاریخی تصورات آیت الله خمینی

تاریخ استبداد سیاسی و مذهبی ایران، نا انفراط سلسله فاجار، در عدم وجود مالکیت بر زمین خلاصه می شود، در ایران حتی مالکیت فنودالی بر زمین هم بوجود نمی آید، علت این امر را می بایستی در شرایط جوی و وجود صحاری و ضرورت آبیاری مرکزی از طرف جماعت های روستایی، حکمرانان ولایات و حکومت مرکزی دید، این امر علاوه "زمینه" مادی استبداد را نادروره" فاجاریه تشکیل می دهد، و چون سیورغال و اقطاع و غیره فقط بعنوان حق بپروردگاری از قسمتی از محصولات، توسط قدرت مرکزی به حاملین این حق تفویض گشته - و نه بعنوان حق مالکیت - دارندگان این حق، یعنی حکام و فرماندهان مناطق و غیره - نیز بعنوان بخشی از هیات حاکمه، در یک رابطه" بگجانیه با قدرت مرکزی، بعضی تحت انتقایاد و حکمرانی مطلق سلطان قرار داشتند، بهمین دلیل تصور برابری و مساوات و برخورداری از حقوق

دمکراتیک، حتی در درون هیات حاکمه ایران نیز وجود نداشت. در اروپا، اشراف بعنوان مالکین خصوصی و با برخورداری کامل از تمام حقوق و اختیارات در محل فرمانبروائی حبیس، خود محترم و مستبد بوده و از میان حبیس بادشاهان را انتخاب می‌کردند. حال آنکه در ایران فرمانبروایان محلی عمل "بعنوان ما" موریان بلافضل شاه عمل کرده، باو و کرامات او واسطه بوده، فاقد هرگونه حقی. حر آنکه شاه بعنهای تطبیق می‌کرد، بودند. بهمن دلیل هر گونه حقوق دمکراتیک و سنت آن حقی در درون و برای اعطا هیئت حاکمه در ایران - برخلاف اروپایی ماقبل سرمایه‌داری - عمل "وجود نداشته است. و علت اینکه تاریخ ایران، بعنوان تاریخ شاهان و شاهنشاهی سودار می‌شود همین است: هرگاه یکی از فرماندهان محلی و با سران افواه و عتاب از فرمان شاه سریعی می‌کردند، و یا در مقابل حکومت مرکزی برای خود مدعی حقی می‌شدند سرکوب شده، و یا اینکه با پیروزی این قدرت‌های محلی، سلط استبداد قدرت مرکزی قتلی بر جایده گشته، بحای آن قدرت جدیدی جایگزین حکومت مرکزی قتلی می‌گردید بهمن دلیل تاریخ ایران، تاریخ تجدید استبداد است. موقعیت رعایا، در ایران بر مبنای اصل حق بهره‌برداری عمومی از زمین مالکین تعین می‌گردید. و براین مبنای رعایا خود را صاحب زمین و قدرت مستند مرکزی را، بعنوان سایدده عموم جامعه، مالک عمومی آن می‌دانستند. براین مبنای و بحاطر تعالیت‌های عمومی عمرانی، که وظیفه دولت مرکزی بود رعایا مجبور به برداخت خراجی بودند که از طرف سایدگان حکومت مرکزی در محل جمع آوری می‌گشت. حال آنکه رعایا در اروپا، از طریق واسگی بهزین، که نتیجه سیوه، نولید فثودالی است، به اسراف و فنودالها بعنوان مالکین رسم و اسناد بودند بهمن دلیل هم سهم ارباب بصورت باج، که رسمی استقلال اقتصادی فنودالها، در مقابل دولت مرکزی در اروپا بود، و سهم دولت مرکزی از "اضداد تولید" دهقانان بمحروم مالیات، جداگانه جمع آوری می‌شد. امری که باعث غارت و فقر دهقانان و علت سورش‌های دهقانی در اروپا شد. این جداثی باج و خراج در اروپا رسمیه "مادی سرقواری

## بحثی درباره "زمینه تحولات ۲۹/۰۰

دموکراسی درون طبقاتی هیئت حاکمه اروپا بود، در حالی که یکی بودن این  
غارت و غایبا در ایران به صورت خراج زمینه استبداد، و عدم حضور دموکراسی،  
 حتی در درون هیأت حاکمه ایران را سکل می داد.

## ظهور اسلام در عربستان و نفوذ و نقش مذهب در ایران

ظهور اسلام که بنیادش تصادم بین شهر، معنی تجار، و اعراب بادیده –  
 نشین بود، زیر برجم وحدت سیاسی اعراب توسط اسلام، عملاً با مرک پیامبر  
 به نفع تجار، سرکردگی خانواده، فریش انجامید. سلط بعدی اسلام، وسیله  
 سلط راههای تجارتی بود. بخصوص آنکه راه تجارتی در رمان ساسانیان، بر  
 حلاف گذسته، از مناطق ایران بطرف دریای سیاه و از طریق سواحل ایران به  
 طرف سوریه و آسیای صغیر میگذشت. بنابراین راههای مطمن کاروانهای  
 تجارتی از ایران برای تجارت عرب، و حق برخورداری از غذای حنکی بعنوان  
 ترجیب دنیوی حنکجویان عرب، زمینه مادی سلط اسلام بنا بر ایران شد. اشاره  
 گنیم که تحریبه روابط اجتماعی دوران ساسانیان نیز عامل دیگر پیروزی اعراب  
 در ایران بود. با انتراض ساسانیان، قدرت مرکزی بدست خلق افتاد، و  
 روابط تحدید نولید اجتماعی بر سیاست روابط گذشت، به تجدید استبداد  
 انجامید. از این زمان تمام قیامهای ایرانی، قیام هائی بودند در لباس  
 مذهب ولی ما رسته های انتقامی، ولی علمیم بپروریستان، همواره روابط  
 اقتصادی گذشتندرا دست نخورده باقی می گذاشتند. بهمن دلیل زمینه  
 برخورد های ادواری و تغییر سلسله های مختلف باقی می ماند. "رعایت ایران"  
 که ساخته نارضانهای دوران ساسانیان، به اسلام روی آورده بودند، پس از  
 برقراری روابط گذشت، با طرفداری از تبعیان به مخالفت با خلقا برخواسته و  
 همواره سرکوب می شدند. مقاومتهای دو فن بعد نیز، که از مناطق ایران و  
 عراق برمی خاست، نیز، سرنوشتی جز شکست نداشتند. علت قیام ها در این  
 مسفله، فوارد اتسن، زمینه اجتماعی و سیاسی قدرت خلقای سی امده در سیم

غربی امپراتوری اسلام بود، و جنگش‌های مخالف در درجهٔ اول از مناطق مسکوب شده بر میخواست، در این دوران تاریخی شیعهٔ شکل بروز مقاومت در مقابل قدرت حاکم یعنی قدرت اعراب بود. با بقدرت رسیدن صفویه شیعهٔ آنها عتری امکان یافت که به مذهب رسمی نبدمیل شود. تجربیات تعقیب و نفیهٔ شعبان، زمینه استقلال طلبی شعبان شد، نا پیکردها و سرکوهای نکار نگردد. چرا شیعه‌انها عتری بعایران آمده بود، که در آنجا باقی نماند. مدین ترتیب ما بقدرت رسیدن صفویه و اعلان شیعه بمدین رسمی، سرکمی از استبداد و دین، و نوجیه دینی استبداد برقرار شد. ظل الله بیان توجهی مذهبی استبداد گشت.

اگر در گذشته استبداد حاکم، از طریق انجام فعالیت‌های عمومی، عمرانی و فلان مالکیت خصوصی، نوجیه واقعی داشت، از این‌پس، برای حفظ استبداد و نفع هرگونه دمکراسی، حتی در درون هیات حاکمه، خدا بعنوان سمع قدرت، و حاکم مستبد به سایه و نمایندهٔ خدا جایگزین آن نوجیه واقعی گردید. و ظل الله و سلطه‌ای شرعی برای توجهی منافع خصوصی در مقابل منافع عمومی گشت.

صفویه، با تکیه به مالکیت بزرگ بر زمین، بقدرت رسیدند. و این با حق بیهودگاری رعایا از زمین، بر مبنای مالکیت عمومی در تقادیر قرار داشت. این تقادیر از طریق بیدایش حق سق و رابطهٔ مالک و رارع، سفع مالکیت خصوصی و موقوفات، و بصورتی قابل تحمل برای رعایا حل شد. که نا "اصلاحات ارضی" امیرالاستی از طرف دربار پهلوی ادامه داشت.

در همین رابطه نقش روحانیت در مبارزات سیاسی و اجتماعی در ایران بخصوص در دو قرن اخیر نفاوتی فاختن با نقش آنها در سایر کشورهای اسلامی داشت. چرا که روحانیت در ایران، بعنوان فنری اجتماعی با منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جداگانه، در کنار دولت مرکزی بوجود آمد، و آنهم از زمان بیدایش نقش صدرات در دوران صفویه، که در اختیار روحانیت گذارده شد. در حالیکه در جوامع دیگری بکی بودن قدرت مذهبی و قدرت

سیاسی ، از طریق حکومت خلغا ، برقرار کشید بود . این دوگانگی قدرت مذهبی و قدرت سیاسی ، و تغییر در موقعیت روحانیت در مقابل قدرت مرکزی که همواره با سنت استبداد همراه بوده است ، زمینه اصلی اختلافات روحانیت و دولت مرکزی را تشکیل می داد . این اختلافات اصولاً از همان دوران صفویه و در رابطه با محدودیت نقش صدارت ، بین از مذهبی ، آغاز گردید . و روحانیت زمانی می توانست خود را بدقدرت مرکزی تحمل نماید ، که به سایر اقوام و طبقات اجتماعی نکه کرده ، منافع خوبیش را بعنوان منافع عام تبلیغ نماید . این امر از زمان نفوذ استعمار انگلیس و روس در ایران ، در دوران تجزیه فاجاریه ، شدت مستتری یافت ، و بدرواحنیت این امکان را داد ، تا با نکه به زمینداران ناجر و ناجران زمیندار ، و تبلیغ منافع آنها بعنوان منافع عام ، رهبری این بخش اجتماعی را بمجموعه جنیش خد استبدادی و خد استعماری تحمل نماید . پیروزی نیمبند جنبش مشروطه خواهی بد محدودیت قدرت مرکزی و تحکیم نقش و موقعیت روحانیت ، انجامید . و اختلافات بعدی روحانیت - علیرغم اختلافات دروسی خوبیش - با حکومت رضاخان و پسرش ریشه در مسئله موقعیت و نفس روحانیت در جامعه داشت . ازینجا شاه به " شخص اول مملکت " ، علا ، ناکید دربار پهلوی بر ارجحیت مقام شاه در مقابل مراجع تقلید و روحانیت بود ، که نعم توانست مقول روحانیت فرار گیرد .

### مخالفت روحانیت با سلسله پهلوی بعلت عدم رعایت سلسله مراتب قدرت بدفع روحانیت بود

درست بر این مبنای نوان سخنان آیت الله حسینی را بدروستی استنباط نمود ، که جرا اینسان مخالفتی با شاه بمعارز مخالفت بحاطر عدم اجرای اسلام از طرف شاه ، نداشتند - یعنی مخالفت بحاطر عدم رعایت سلسله مراتب قدرت بدفع روحانیت . پس مخالفت اینسان ، نه مخالفت با سلسله

مراتب اجتماعی و تنلور آن بستک دیکتاتوری، بلکه مخالفت با شکل منحصراً از سلسله مراتب اجتماعی است، که موقعیت مطلق روحانیت را بمنفع مطلق - کراثی و استبداد نامحدود گرده بود. حال آنکه، اشاره و طبقات متعدده ایران، برای محو کامل سلسله مراتب اجتماعی، جزوی جز محو سلسله مراتب طبقات، و برای برقراری "جامده" بی طبقه" نبود، مبارزه می گردند. و اسلام را بعنوان عامل این تعبیرات بعنوان پرچم مبارزه شان برافراختند. در واقع برخلاف تصورات آیت الله خمینی قیام بخاطر مذهب و بخطر افتدان آن نبود.

### دلایل عینی و مادی ملموس قیام نودهها

اگر نحواهیم، دجاجار توهمات شویم، باید ریشههای قیام با عظمت خلقهای ایران را در موقعیت اجتماعی و شرایط زندگی رحمتکشان جستجو کنیم. این قیام بیان نیازهای اجتماعی بود که از طرف نودههای رنجبر و رحمتکش ایران کم و بیش شناخته، و یا حداقل سطور کامل‌ا" روشنی احساس شده بود. نیازی که فقط از طریق نفی کامل روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم و بیان سیاسی آن، یعنی نظری دیکتاتوری محمد رضاشاهی، امکان پذیر بود.

این روابط - همان روابط سرمایه‌داری بود که از طریق سلطه بازار جهانی و نوسط "اصلاحات ارضی" و صدور شدید سرمایه، از سالهای چهل بعد در ایران مستقر گردید. - بعنوان ارمنان "غرب" سرمایه‌دار، آنجه از غرب آمد، دمکراسی، آزادی و برابری غوب نبود. آنجه تحت عنوان "تمدن غرب" به رحمتکشان و خلقهای ایران تحمل شد، تغاللهای غرب، بقایای سرمایه‌داری در حال اضمحلال غرب بود، نه سنت انقلابی غرب. تحمل این "تمدن غرب" به نودههای رحمتکشان، مفهومی جز سرکوب ایندیشه ترین نیاز آنها به امنیت اقتصادی، برابری اجتماعی و آزادی سیاسی نداشت. برای رحمتکشان ایران، این "تمدن غرب" عبارت بود، از "اصلاحات ارضی"، یعنی نابودی "زمینه" موجودیت میلیونها تولیدکننده کشاورزی، و نلاشی تولید کشاورزی،

این "تمدن غرب" برای آنها خود را بصورت بی کاری و بی نامی ، عدم برخورداری از امکانات بهداشتی و طبی ، یعنی مرگ زودرس عزیزان و نان آوران نمودار می نمود . این "تمدن غرب" در غالب صنایع و باشکوهها ، برای زحمتکشان ، استثمار و بدھکاریهای دائمی بهمراه داشت ، بدون آنکه امکان برخورداری از جنبه های مثبت و رفاهی صنعتی شدن را داشته باشد . این "تمدن غرب" برای میلیونها پیشهور و کاسپ حاصلی جز محدودیت و حتی نابودی کسب و کار – بدون آلتزنانیو برای تحدید تولید خانواده آنها – نداشت . این "تمدن غرب" که جز سرمایه داری انحصاری و انحصار سرمایه در ایران نبود ، برای زحمتکشان جز نورم بولی بیش از ۷۵ درصد ، یعنی گرانی روزافروز ، کمیعد مواد غذایی ، کمیعد مسکن و همچنین بی سوادی بهمراه نداشت . این "تمدن غرب" برای زحمتکشان حر تملور ارتنا" دستکاههای اداری فاسد نبود ، که در راه آن دربار پهلوی بعنوان مامور برقراری ، "نظم" و آرامش لازم برای بسط این "تمدن غرب" ، قرار داشت . "تمدن غرب" برای زحمتکشان ایران عبارت بود ، از کودنای تنگین ۴۸ مرداد ، سوکوب مازرات و سازمانهای مقاومت ، بیکرد شبانه روزی مازراتی ، زندان و شکنجه و قتل و اعدام تمام آن کسانی که با این "تمدن غرب" ناسرجد جان می ازدهمی کردند . و آنچه از "تمدن غرب" برای زحمتکشان باقی مانده بود ، جزوی جز زندگی میان تهی و ضد انسانی و فحشای اخلاقی و فکری نبود .

این "تمدن غرب" همان سیستم سرمایه داری مبتنی بر مالکیت حصوصی ابزار تولید و معیشت است ، که در مجموع جز سیستم تولید مصاعف نیروی کار ، یعنی کارگر بی جیز نیست . زمینه این شیوه تولید ، که بر مالکیت خصوصی بنا شده ، علی رغم قوانین ضد انحصاری و محدود و "مشروع" کنده حاکم در غرب ، نابودی دائمی زمینه موجودیت میلیونها پیشهور و کارگاههای کوچک ، یعنی نابودی دائمی مالکیت کوچک چه در سطح کشاورزی ، تجارت و صنایع است : یعنی تحت فشار روزافروز قرار گرفتن ، یعنی قدر اقتصادی و عدم تأمین امنیت اجتماعی و فرهنگی یعنی ریشه کن شدن و جدایی از زمینه

حسنی و ارخود بیکارگی، قیام زحمتکنان ایران در فضن میان این روند ریشه داشتند. کن شدن و جدائی میلیونها دهقان از زمین رانده فراری به شهرها، معنی روید ریشه کن شدن آنها از زمینهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نتیجه ارخود بیکارگی آنها بود.

ناعلاجی وضع زحمتکشان زمینه اشکال رادیکال قیام و شعارهای رادیکال آنها را تشكیل می‌داد، علیرغم شکل بیان مذهبی و فقیدان جنم‌اندار روسن آن، حال آنکه شعارهای کفر رادیکال و حتی سازشکار بختی از "رهبران" این جنبش، خود بیان رویاها و آرزوهای بختی از خرد و بورزوواری در حال اض محلال بود، براین سببا که گویا موجودیت در خطرس را می‌تواند، در محدوده شرایط افتخاری حاکم، حفظ کند.

هرچند که هر دو بخش این خودمپوروزاژی سنتی که بر سررهبری مبارزه با بکدیگر در سنجید بودند، علت العلل مسائل موجود را در حاکمیت دیکتاتوری بهلوی ملاحظه می کردند، ولی بکی نتیجه منطقی آن را سرنگونی رژیم شاه و دیگری در برطرف نمودن بعضی از ظواهر ساسی این حاکمیت می دید. اولی شعار سرنگونی را مطرح می نمود، درحالیکه شعار دومی برقراری " مشروطیت " جبهت محدود نمودن دیکتاتوری بود. هر دو بخش این طبقه در حال اضطرالال، که رهبری جمیعت را از طریق نفوذ مذهب، در دست گرفت، در عین اینکه رئیس مسائل را بعدرسی در حاکمیت دیکتاتوری بهلوی ملاحظه می کرد ولی رژیم شاه را بعنوان تبلور مشخص روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم، که زمینه این دیکتاتوری را تشکیل داده، و وسیله حاکمیت امپریالیسم در ایران گشته بود، نمی شناخت و بدان نکته توجه نمی کرد که رژیم منفوس بهلوی، بجان حاکمیت سیستم سرمایه داری در ایران است، و شرط لازم سرنگونی ریشه ای این دیکتاتوری، بر جیدن روابط سرمایه داری - یعنی بر جیدن مالکیت خصوصی بر وسائل بولید و معیشت است.

ولی این مسئله بعروشی توسط توده‌های زحمکش و جنت نوادگان احسان می‌شد، بدون آنکه بطور نظری شناخته شده باشد. و درست همین امر

زمینه آرزوها، روایاها و وضع ناعلاج نودهها را تشکیل می‌داد. این ناعلاجی موقعیت نوده‌های رحمتکش، که خود را در شکل نودهای و رادیکال جنیش‌میان می‌گرد، نتیجه آن ناکامل "غرسی" است، که جز "ناکامل" سرمایه‌داری نام دیگری ندارد. ابعاد این "ناکامل" معیار درماندگی نوده‌های است. جرا کاین "ناکامل" دربرگیرنده آن روندی است. که میلیونها دهقان را بطورقهرآمیز و یکباره از زمین کنده و با جدائی آنها از زمینه معيشت‌شان آنها را به صورت نوده‌های بی‌جیز کارگران به شهرها فراری داده بود. پس سلب مالکیت دهقانی زمینه اساسی این روند را تشکیل می‌دهد.

همانطور که قبلاً گفتیم، شکل‌گیری مالکیت خصوصی بر زمین در تمام دوران تاریخ ایران از طریق سرکوب و اعمال استبداد مرکزی همواره غیر ممکن می‌شد و پیروزی ادواری مسلطان مالکیت خصوصی، منجر به کسب قدرت و برقراری مجدد استبداد مرکزی و بالمالعال به نفع مالکیت خصوصی انجامیده و مالکیت عمومی به شکل مالکیت سلطان مستند در می‌آمد. این شکل‌گیری مالکیت خصوصی در قالب مالکیت سلطان، تحت عنوان مالک‌عمومی، نوانت خود را بصورت ظل الله در مقابل منافع عمومی موجه جلوه داده در عمل وسیله باصطلاح "وحدت ملی" گردد. حال آنکه شکل حل تفاهد میان منافع خصوصی و عمومی به صورت حق نسق برای دهقانان درآمده و بنفع مالکین خصوصی بعدی حل شد. اصلاحات ارضی "امیرالبیستی شاه، منجر به پیروزی کامل منافع مالکین خصوصی در مقابل حق عمومی بهره‌برداری از زمین گشت. نتیجه این روند که با انقلاب متروکیت آغاز و با اصلاحات ارضی امیرالبیستی با نجام رسید قطیع شدن جامده بود، که بصورت تمرکز نیروت از یکطرف و تمرکز فقر از طرف دیگر خودنمایی می‌کند.

این قطیع شدن جامده نهادها باعث اضطرال شرایط تجدید نولید دهقانان، پیشوaran و کمی شد، بلکه با خود اضطرال تمام ارش‌های سنتی را نزد بهمنه داشت، که این خود نتیجه‌های جز تحصیل معیار کارمجرد بعدوان با کاهه استثمار سرمایه می‌تواست بهمار آورد. این روند در جوامع

سرمایه‌داری موخره، نتیجه‌اش فحنت اخلاقی است، که بعنوان فرهنگ امیراللیستی به استئنمار توندگان بعنوان افکار عمومی، تحصیل می‌گردد. اگر بورزوایی انقلابی اروپا، توانسته بود در مقابل فتووالیسم درحال نلاشی، ارزش‌های نوین و اینقلابی عرضه کند، هرجند که خود نمی‌توانست عمل "حامن واقعی آنها باشد، ولی با وجود این بروولتاریای انقلابی را بعنوان وصی خوبش بوجود آورد. در حالیکه بورزوایی، در شرایط رشد سرمایه‌داری موخره در جوامعی جون ایران، می‌تواند فقط حامل یک ارزش بعنوان معیار عام باشد بعنی "معیار ارزش" ، یعنی سود.

بورزوایی، در ایران نیز در این لباس ظهر کرد، که جمیزی "جز" تعدد غرب درحال هرگ نبود. بهمن دلیل هم مورد هجوم توده‌های زحمتکش فرار گرفت. این مبارزه در ایران با امکانات نابرابری انجام می‌گرفت. درحالی که سرمایه از بالاترین درجه سازماندهی برخوردار بود، و بر تشكیلات دولت با تمام سلسله مرانب و امکانات و وسائل سرکوب، نکیه کرده بود. در مقابل خوبش توده‌های بروولتیریزه سدهای را داشت، که قادر تشكیلات مستقل بوده، از تکوین نئوری انقلابی‌اش، از طریق نابودی رهبرانش، جلوگیری شده، و تنها جهان‌بینی حاضر و آماده اسلام و سنت مقاومت آن برایش باقی مانده بود. بنابراین تعجبی نیست اگر ساجد بد مهمنترین و اساسی‌ترین محمل سازمانی مبدل شده و روحانیت بد جامه رهبری درآمد. جرا که جدائی کامل دهقانان از زمین، و ریشه‌کن شدن آنها، باعث از دست دادن "این همانی" و عامل از خودبیکاری اجتماعی آنها و باعث تقویت زمینه "مادی مذهب" در روستاها گردید. و بالاخره با هجوم دهقانان فراری به شهرها، باعث تقویت حاملین مذهب در شهرها شد. مذهبی مقاوم که این همانی انسانها و نفری از خودبیکاری را بمحوری از خودبیکاری تجویز می‌نمود. مردم برای اسلام مبارزه نکردند. توده‌های بروولتیریزه شده، سعی در آن داشتند که در محدوده ساسی و ایدئولوژیکی که دیکتاتوری شاه بآنها تحصیل گردیده بود، سیروی خوبش را از طریق "این همانی" با جمیه‌های اصلاح طلبانه مذهب باز

باید . اینکه مذهب اصولاً قادر گشت حلاً موجود تفکر برولتری را بر نماید ،  
بدان دلیل بود که این قضیی ندن جامعه در شرایط دیکتاتوری محمد رضا  
شاهی ، خود را بصورت فقر عمومی برای توده‌ها نمودار گرده و در عین حال  
بانم شکوهانی اندیشه برولتری شده بود .

نا بدست گرفتن رهبری روحانیت ، نقی ذهنی از خود میکانکن در مقابل  
نهی عنی آن قرار گرفت . و در عمل بحای نهی مالکت خصوصی و بیوسد  
دوباره انسانها ما آنچه از دست داده‌اند ، حفظ مالکت خصوصی و بیوسد ما  
ماوراء الطبیعته تبلیغ شد . بدین ترتیب مفهوم انسانیت دوباره تحت الشاع  
مفهوم آن فرار گرفته و انسان در سایه فرار داده شد . در عین حالیکه ماوراء  
الطبیعته در محدوده قانون اساسی بهبیت زیبی و عطی خوبیش - بعضی  
مالکت خصوصی مشروع " - حلول نمود و " شخص اول روحانیت " بعنوان  
نماینده و حافظ مطلق آن در زمین ظاهر شده و با حکومت مطلقداش ، سی  
در ادبیت بختیدن به استنداد سرمایه ، تحت نام " جمهوری اسلامی " دارد .  
" جمهوری اسلامی " بمعنای حاکمیت مطلق سرمایه در قالب روحانیت و  
در عین حال بیان مطلق بهمیجانش انسان و نجم ماوراء الطبیعته در قالب  
دولت و حکومت میگردد . ظل الله تجمیع عدم نساوی می‌شود و اندیشه‌ای که  
رسه در استنداد آسانی دارد محمل تجدید تولید همس استنداد در شرایط  
کنوسی میگردد . بدین ترتیب مفهوم برابری و ساوی عمومی بصورت عدم ساوی  
و نابرابری عمومیت یافته ، خوبشن را بصورت نابرابری انسانهای کافرو مسلمان  
ستبلور می‌سازد .

در حالی که روشنگران بورزوی انتلایسی انسانها را بسطح " انسان " ،  
بعنی به " فردیسی " که از هر نوع ویژگی خاصی می‌بپرداشد . تبدیل نمود ،  
نا بالآخره آنها را بصورت سرمایه‌دار و کارگر تثبیت نماید . در " جمهوری  
اسلامی " ، انسانها به فردیت‌های ذهنی که از هر نوع ویژگی خاصی می‌بپرداش -  
اند . تبدیل گننداند . نا با تقسیم آنها به مسلمانان و کافران از حد آرائی  
و اتفاق آنها در مقابل بگذار بعنوان کار و سرمایه - حلولگری شود : نا انسان

بعد مذهب بیان داشتند و قانون کور سرمایه بنام مذهب، بر اوحکمرانی نماید. بدین ترتیب ظل الله رمان، اینبار در قالب سرمایه ظهور کرده تا از طریق قانون کوش، "وحدت ملی" را از طریق وحدت بازار سرمایه برقرار نماید. و بدین صورت است که مخالفت با دمکراسی، خود را بعنوان وسیله توجیه دیکتاتوری سرمایه، بنام مذهب افتخاری کند.

اندیشه روحانی سالاری با حاکمیت سرمایه ممزوج می شود. روحانیت به مژروطه حبیش می رسد، سی آنکه قادر به حل معضلاتی، که بعلت وجود آنها قادر به سیچ نوده های رحمتکش شده بود، باند. ولی "نیاطین" نامیدن پایدارترین و پیگیرترین دموکرات ها، یعنی کمونیست ها، که به منظور آماده ساختن زمینه سرکوب حبس های کارگری آگاه درجهت حفظ منافع سرمایه، صورت پیگیرد قادر نیست پرده ساتر براین امتراج بیافکند. منافع و سرنوشت روحانیت با منافع سرنوشت سرمایه گره خورده است. این گره خوردگی منافع که محصول تاریخ ایران و روند رشد سرمایه داری در ایران است، کارگران پیکارگر با سرمایه را در مقابل روحانیت بیز قرار می دهد. این آینده های محتموم است. به دموکراسی حمله کردن، کمونیست ها را "تبیطان" نامیدن، در جهت برقراری روابط پدرسالاری در عرصه "حاکمیت سرمایه کوشیدن - اموری که شدی نیست - قادر به جلوگیری از بروز این آینده محروم، که جوانه های آن امروزه بیرون چشم می آید، نمی باشد.

جرا آیت الله روحانی آیت الله حسینی را برای  
ریاست جمهوری پیشنهاد می کند؟

چندی پیش آیت الله سید صادق روحانی در یک مصاحبه مطبوعاتی آیت الله حسینی را برای احراز مقام ریاست جمهوری پیشنهاد کردند. در آن مصاحبه ایشان دو استدلال برای این پیشنهاد مطرح نمودند. یکی اینکه "آیت الله حسینی اکنون نیز عمل" منحصري امور حکومت هستند و هرجند که ایشان رئیس جمهور نیست لیکن عمل وظایف ریاست جمهوری را شخصاً بعهده دارند. بنابراین اگر فضول کنند... ارجح ایشان هستند" (بامداد ۱۴ خرداد ۵۸). و دیگر اینکه "واگذاری قدرت به افراد غیر مرجع ممکن است باعث این خطر شود که کنترل سلطنت در درازمدت از دست روحانیت منعهد و مستول خارج شود و حکومت جمهوری اسلامی احالت خود را از دست بدهد و معنای آن در عمل تغییر کند" (همانجا).

در رابطه با استدلال اول بد نیست که ما به نخست وزیر افتدا کنیم و آنطور که ایشان همواره متلوی از ملا نصرالدین می آورند، ماهم متلوی از خود ایشان بیاوریم. نخست وزیر در یکی از بخطهای رادیو و تلویزیونیش گفت که با یک بولدوزر می تواند ساختمانی را خراب کرد ولی با بولدوزر نمی توان خانه ای را ساخت. و بدینظر ما این مثال در مورد استدلال اول آیت الله روحانی بسیار

صادق است. رهبری که توانسته بعلت شرایط زمانی خاص سرنگونی روزیم  
جبایری را رهبری کند، الزاماً نباید رهبر خوبی هم برای دوران سازندگی  
باشد. و اما درمورد استدلال دوم، از آنجا که تنها به تخص آیت‌الله‌حجه‌ی  
مربوط نشده، بلکه در صورت عدم قبول، شامل دیگر مراجع نیز می‌شود، بین‌  
دیدیم، که برای ارزیابی صحیح‌تر از مقصود ایستان واپنکه ایستان "خطر" رادر  
جه می‌بینند. بدکتابی که آیت‌الله سید صادق روحانی تحت عنوان "نظام  
حکومت در اسلام" نوشته و تاریخ پایان تغیر آن را ۱۳۹۶ هجری، یعنی حدود  
۲ سال پیش ذکر کردند، رجوع کنیم.

اینراهم سکونیم که قصد ما بررسی تمام مطالب کتاب ایستان نیست و  
صرفاً بدمسائلی که در رابطه با استدلال دوم ایستان قرار دارند، می‌پردازیم.  
ایستان در ابتدا در همین رابطه می‌گویند که "تشکیل حکومت و دولت امری  
ضروری است، و انسان بطور فطری آن را درک می‌کند،" (صفحه ۱۶) و نادیده  
می‌گیرند که دولتها و حکومتها خود در مرحله‌ی معینی از تکامل جوامع  
بشری بوجود آمده و در مرحله‌ی معینی نیز از میان خواهد رفت. اینتا ایستان  
می‌توانند درکی جز آنچه گفته‌اند از حکومت و دولت داشته باشند، زیرا به  
نظر ایستان انسان فطرت و بعلت نفس اماره‌ای که در اوست، نفس اماره‌ای که  
نابع هوی و هوس است و انسان را ودار به کارهای زشت می‌کند، نیازمند دولت  
و حکومت است. نیازمند آقا بالا است. ایستان دولت را به معنای ارگان  
حکومت و فرماتروانی طبقه‌ای بر طبقه دیگر، بلکه بعنوان مافوق انسان، ایزار  
تهذید و ارعاب دنبیوی، که بر بالای سران انسان و نفس اماره‌ی او جون شفیر  
داموکلیس آویزان هست، می‌شناسد و در نظر می‌گیرند. و می‌مناسبت نیست که  
ایستان برای استدلال قوه' مجریه و اینکه "خداآوند با فرستادن انبیاء" و  
مجموعه قوانین یک دستگاه اجرائی و حکومتی موجود آورده و اطاعت از مجریان  
الله را (اولی‌الامر) جزو واجبات شمرده" (صفحه ۱۶)، مقدمتاً "بدلزوم  
قوه' مجریه برای عمل قانون و بخصوص قوانینی که "مخالف با آزادی فردی  
در شهود رانی و حوصلگرانی است" اشاره می‌کند. ما در آینجا از استدلال

این امر که این معاهم تا جماداره نسی بوده و در شرایط زمانگانی متفاوت چه معانی متفاوتی می‌باشد، صرفنظر می‌کنیم، قصد ما نشان دادن واستدلال نکنای بود، که بعنوان سیاستی تغیر ایشان در بالا بدان اشاره کردیم.

### اعتقاد بعثتیم و سربرست

و اما این حکومت و دولت در نظر ایشان یک فرد بیشتر نیست. ایشان نقل می‌کنند که "ما هیچ یک از فرقه‌ها و ملت‌ها را نمی‌بینیم که جز بوجود، یک سربرست و یک رئیس به حیات خود ادامه داده و باقی مانده است، زیرا برای امر دین و دینا ناگزیر باید چنین شخصی باشد... وجود چنین شخصی برای آنها (محلوقات خدا) ضروری است و بدون آن رندگیان نباء می‌شود". در اینجا نیز ما با نظاهر دیگری از نظام استبداد آسائی در برداشت ایشان از دولت و حکومت، که در این نظام همواره کرد شخصی چرخیده، روپرتو می‌شویم.

البته ایشان اشاره می‌کنند که "مقام رهبری دینی از مقام حکومت و رعامت دینوی جدا نیست" ولی نا آنچه که ما با استدلالات نظریه بردازان شیعه آشنا هستیم، آنها این را درباره "معصومین" می‌گفتند، حال آنکه آفای روحانی، به تبعیت از آیت‌الله خمینی، امر عصمت را به کلیه "رهبران دینی" در هر زمان و در هر مکان تعیین می‌دهند، و بدینسان در آنچه که استدلال شرعی می‌کنند، خوانندگان در ابهام باقی می‌گذارند. لایکن ما با استدلالات شرعی ایشان کاری نداریم و ترجیح می‌دهیم، به استدلالات سخت دنیویستان بپردازیم.

### تعیین حاکم در اسلام

ایشان می‌گویند "تعیین حاکم در اسلام بهیکی از دو راه است: یا

انتخاب است، که از طرف خدا با پیامبر (ص) با امام معین شده‌بادش. شیوه براین عقیده است" (صفحه ۲۹) (والبته چون بیغیر "من" فقهاء اسلام را در زمان غیبت حاکم قرار داده و اطاعت او را دستورات آنانرا لازم شوده است" (صفحه ۳۰) و البته چون "علماء و فقهاء اسلام . . . ورتنهایباً اند" (صفحه ۳۹) این انتخاب دزمورد فقهاء نیز صادق است. "با به انتخاب کتمدم بدون واسطه یا با واسطه کسی را برای خود رهبر تعیین کنند. بعبارت دیگر همان حکومت دموکراسی که در اشکال مختلف در دنیا وجود دارد و برآسان اکثریت آرای مردم رهبری را معین می‌نمایند و او زمام امور کشور را بعنوان تعیین‌نده اکثریت مردم بددست می‌گیرد. در اسلام بدلالیل زیر حاکم از راه انتخاب معین می‌شود" (صفحه ۲۹). ناکفته نگذاریم که ما بالاخره نفهمیدیم آیا در اسلام تعیین حاکم بدیگری از دوراه انتخاب با انتخاب است یا اینکه "از راه انتخاب". چون ایشان در اول جمله دوراه و در آخر جمله فقط راه انتخاب را راه اسلام دانسته‌اند. بگذریم که مسئله ما فعلاً "این نسبت، و اما دلایل ایشان:

اولین دلیل همان ورته انبیاء بودن علماء و فقهاء اسلام است و اما دلایل دیگر که علت اصلی پیشنهاد ایشان مبنی بر ریاست جمهوری آیت الله خمینی یا بکی دیگر از مراجع، می‌باشد، جان‌طلب را ادا می‌کنند. ایشان می‌گویند: "در صورتی که اکثریت فریب به اتفاق یک جامعه رکود فکری داشته باشند و ناگاهه باشند برای رساندن این جمعیت به یک سعادت ایده‌آل باید تغییر انقلابی در خود مردم ایجاد شود و معتقدات خرافی از بین بروند و طرز تفکرستان عوض شود و روابط اجتماعی غلطی که دارند، تغییر کند تا سازمان یک دموکراسی متحرک و سازنده برقرار گردد. و مادامی که یک جامعه از رکود در نیامده، و معتقدات خرافی را کنار نگذارد و طرز تفکرش عوض نشود، این وضع باید ادامه داشته باشد." و روشن است که منظور ایشان از وضعی که باید ادامه داشته باشد، همان انتخابی بودن حاکم است. و آنکه در دنیالهی سلطی می‌نویسد: "در جنین حکومتی اگر تعیین حاکم از راه مراجحة بدار"

مردم باشد فقط" اکثربت آنها به کسی که مخالف عادات و عقایدسان است را"ی نخواهند داد و از آن‌جا که اسلام برنامه" انقلابی دارد لذا تعین حاکم سحو دموکراسی کذاشی و مصطلح در آن مفهومی نخواهد داشت. " (صفحه ۳۰)

در این استدلال نکاتی نهفته است، که حملت‌نمای طرز تفکر ایستان و بسیاری روحانیون فتری دیگر است. ایستان به "روابط اجتماعی غلط" اشاره می‌کند، ولی از آنها که متن‌هه نفس اماره در تفکرستان ریشه‌داراند است، قادر به درگ این اصل درست نیستند، که تعییر روابط غلط اجتماعی، که به درستی مقدمه‌ی پیدا شی بک "دموکراسی منحرک و سارنده" عنوان می‌گردد، خواه از طریق اعمال اراده انقلابی خود این مردم بدول ایستان "ناآکاه" امکان ندارد. و نیز درگ نمی‌کند که درست در روند این اعمال اراده انقلابی، در روند این اعمال قبیر نوده‌ای است، که ناآکاهی و رکود فکری جای خود را بدآکاهی و شکوفائی فکری می‌دهد. ناکفته نمایند که آکاهی با ناآکاهی، شکوفائی با رکود فکری همواره امری نمی‌است و نه مطلق. و باز همین سبب آکاهی عمومی است که درجه آکاهی حاکم را تعین می‌نماید. بسیاری این اگر معیار تشخیص اینکه "جامده رکود فکری" دارد یا نه، آکاهای است با "ناآکاه"، درجه آکاهی حاکم ناشد، حاکم همواره حاکم خواهد ماند، بدون اینکه کسی تشخیص دهنده صحت آکاهی نمی‌حاکم باشد. دراینجا برای آقای روحانی ساده است، که بلافاصله تنافق موجود را در ماوراء" - الطبعه حل کند و متن‌هه رسالت، آیت خدا بودن و غیره را بمعیان بگذند و بگویید که "حکومت منصی است الهی، که ویزه انبیاء" و صلخا بوده و پس از پیامبر اسلام و ائمه اطهار، حق فلکها" پرهیز کار است. " (صفحه ۲۱)، ولی اینکه استدلالات در روند ماجراهای در زمین حاکمی هیچ چیز را تعییر نداده و هیچ چیز را حل نمی‌کند. مگر کم بوده‌اند کسانی که تحت عنوان "ظل الله" برنگ جنایت‌های بسیار شده‌اند؟ و این نه مخصوص غرب است و نهمخصوص شرق. در شرق خلفای بنت امیه، عباسی، یا تراهان صفوی را داشتیم و در غرب

### جزا پمشهاد ریاست جمهوری آیت‌الله خمینی؟

دیگر اینکه این استدلال ابدا نازگی ندارد، و همواره بکی از مبانی نظری معنقدان به حکومت زیده‌گان بوده است. و باز ناریح نشان داده است که حکومت زیده‌گان، چه از لحظه‌زاد، چه از لحظه‌دهی، چه از لحظه‌منصب و غیره، حتی آنها هم که با سوئیت همراه نبوده و بقول آفای روحانی برای بیرون آوردن جامعه از رکود فکری و از سین بودن خرافات اعمال شده، درست برخلاف انتظار صاحب نظرش، جامعه‌را در رکود فکری فرو برد و ناگاهی‌ش را تعمیق محسنه است. و این ناره در صورتی است که نظریه‌بردارد و برداختن نظرش سوئیت نداشته باشد. اگر سوئیتی در کار باشد، دیگر نکلیف روشی است و حاصل کارکنایی سبیه کتاب "مردم‌من" همین‌طور خواهد بود، و نتیجه‌اش فاسیسم در بعد اجتماعی - سیاسی‌اش.

در گفته آفای روحانی تنافس دیگری نیز وجود دارد. که اینان از کارش می‌گذرند. اینان در جانی که به انواع تعمیم رئیس هیات حاکمه اتاره می‌کنند، از جمله می‌پذیرند، که "انقلاب، که عبارت است از بجلی اراده" جامعه که حق تعمیم حاکم را دارد و مستول سرتوشت خوبیش است، رزیمی، ما فرد با افرادی را که تجلی‌گاه اراده‌اش اقتیمت است، با اعمال زورگزار سکدادار و حود زمام امور را بدست می‌گیرد " نوعی "انتخاب همراه با ختوت" است. (صفحة ۲۸ - ۲۹) بررسیدنی است که "اکتریت ناگاه" چگونه‌جنین حقی برای خود قائل می‌شود و اراده‌اش خود را به اقتیمت تحمل می‌کند؟ از روی ناگاهی؟ و اگر انقلاب " تجلی اراده جامعه" است " که حق تعمیم حاکم را دارد و مستول سرتوشت خوبیش است" ، آفای روحانی که برای تجلی

اراده جامعه‌ای که "رکود فکری داشته" و "ناآکاه" است، "حق تعیین حاکم" و "مسئول سوتی خوش" بودن، قائل نیستند، لاجرم باید هرگونه انقلابی را نیز مردود شمارند، جو گونه تحلی اراده اکثربت "ناآکاه" است و باز اگر در صورتی که حتی تعیین حاکم "از راه مراجعت به آراء" مردم پاسد، قطعاً اکثربت آنها به کسی که مخالف عادات و عقایدشان است رای خواهند داد، لاجرم در صورت طرح برنامه‌ای انقلابی نیز قطعاً از آن ببروی خواهد نمود. بنابراین استدلال ناکنون نهضتها در جهان همچو انقلابی رخ نداده است، بلکه قیام مردم ایران علیه رژیم منفور بهلوی نیز نهایا در دهن ما وجود دارد و امری واقعی نیست و جه سا شاه هنور در سعدآباد پاسد و حکومت کند. ولی اگر انقلابات رخ داده‌اند، که داده‌اند، و اگر مردم ما قیام کرده‌اند، که گردیده‌اند، پس مردمی که دست بدجنین انقلاب‌ها و نیام‌هائی می‌زنند قادرند، برنامه‌ای انقلابی را نیز بیدبرند و آن برنامه‌ای انقلابی را از طریق انقلاب به مرحله‌ای اجرا بگذارند، ولاجرم ناآکاه نسوده بلکه آکاهند، آکاه به منافع خود و بمنیازهای خود، آفای روحانی با باید بیدبرند که مردم اصولاً برنامه‌انقلابی را نمی‌بیدبرند ولذا انقلاب می‌کنند. و با باید قول کنند که "اسلام برنامه انقلابی" ندارد، که مردم را بمسوی خود حذب کند و آنها را وادارد که این برنامه انقلابی را مادیت بخشنند، و در حالیکه ایمان بدان دومنی معنقد نیستند، جگونه آیت‌الله خمینی و دیگر مراجع را کاندیدای ریاست جمهوری می‌نمایند، و این درحالی که اکثربت جامعه به " برنامه انقلابی " ایمان رای نخواهد داد؟ پس ریاست جمهوری آیت‌الله خمینی با هر مرجع دیگری باید از بالای سر مردم، علمبرغم تعابیل اکثربت مردم به آنان تحمل شود.

برنامه انقلابی برای مردم ناآکاه و غیرانقلابی؟

در این استدلال ایمان نکنه" جالب دیگری نیز بحتم می‌خورد، ایمان

میکوبند "از آنجا که اسلام برنامه انقلابی دارد" ، لذا "اکثریت مردم قطعاً به کسی که مخالف عادات و عقایدشان است رای نخواهد داد" و در جای دیگر موکدا اعلام می‌دارند که "جون برنامه‌های اسلام همه انقلابی و ما رعایت جانب عقل طراحی شده و غالباً با منتهیات نفسانی افراد ولذات حیوانی آنها مغایر است، لذا نبی شود حکومت اسلامی دموکراسی باشد" (صفحه ۹۷) در تنافض بس تدبیرتری قرار می‌گیرند. جون از این استدلال ایشان جز این نبی توان نتیجه گرفت، که اکثریت مردم اسلام را - آنطور که آفای روحانی و نظاربرشان می‌شناسند - قبول ندارند. ولی آیا ایشان چهین استنتاجی را خواهند پذیرفت؟ قطعاً خیر. جون در این صورت بینان همه‌ی استدلالاتش فرو می‌ریزد، جون معتقدند که اسلام و حکومت اسلامی یکی است، جون معتقدند که "محتجه حاکم و رئیس امت است بجعل الهی" (صفحه ۱۸۱) و "اطاعت" از حاکم بدان علت که مردم مسلمانند "واجب است"؛ این تنافض را ایشان خود باید پاسخ گویند. ولی برای ما که استدلالاتش را در رابطه با پیشنهاد ریاست جمهوری آیت الله خصیفی و با دیگر مراجع از طرف ایشان بررسی می‌کنیم، تنها این نتیجه‌گیری ممکن است، که تمام این صفری کبیری‌ها برای قبولاً ندن حکومت اقلیتی ممتاز در لباس روحانیت به اکثریت جامعه است. حکومتی که هیچ نیازی به تائید اکثریت ندارد. این اقلیت ممتاز است که باید رئیس جمهور با حاکم را انتصاب کند و با از کار برکنار سازد. نظام استدلالات ایشان برای قبولاً ندن نظریه روحانی سالاری و نفوی مردم - سالاری است، و علت اصلی در چمراهی تنافضات گرفتار شدن ایشان نیز همین است.

### "اکثریت مردم ناقص و محتاج و غیر کاملند"

ایشان در تائید این استنتاج ما گفته‌های دیگری نیز دارند، که در حالیکه از این استدلال - یا سلسله استدلالات - اولشان نشست می‌گیرند، در

همن حال بازتاب روش نزی بیان‌ها می‌بخشد.

ایستان می‌نویسد: "علاوه بر آنچه ذکر شد دو استکال مهم و اساس بر حکومت دموکراسی - بهر نحوی که باشد - وارد است. یکی اینکه اکتریت مردم ناقص و محتاج و غیر کاملند با یک سخنرانی داع و یکمیت کلمات زیما جنان تحت نا، نیز قرار می‌گیرد که هرجه سخنران مخواهد عمل می‌کنند - و جمعی به حدی مادی و شکم برست هستند که با مختصر بول و با یک نهار و نام جرب ایستان را سلیم می‌کند و جمعی به حدی شهوت‌رانند که با یک سکاه محبت‌آمر رئی عقیده‌تان عوض می‌شود. اساساً اکتر مردم ... غیر عالمد و نادان و نی توانند خیر و شر را تشخیص دهند ... " (صفحه ۹۶) و آنکه از این گفته‌ها نتیجه می‌گیرند که "خطور ممکن است به راهی آنها در مقابل اقلیت دانا و بعیر و صاحب رای اهمیت داد و او را مقدم داشت" (همانجا). این گفته‌ها طرز تفکر ایستان را به روشنی معکس می‌سازد. کسی که معتقد باشد "اکتریت مردم ناقص و محتاج و غیر کاملند ... غیر عالمد و نادان و نی توانند خیر و شر را تشخیص دهند" ، بالطبع نی تواند اصل مردم سالاری را بپذیرد و بدیهی است که معتقد به رئیس جمهور شدن آیت الله خمینی با یکی دیگر از مراجع باشد. ولی تضاد گفتار ایستان ، که مخلوق دهن اسر ابداء‌آلیم ایستان است ، با آنچه در دنیای مادی و در عمل رخ داده در اینجا نیز سرور می‌کند . فراموش نشود که همن اکتریت مردم ناقص و محتاج و غیر کامل و غیر عالم و نادان ، که قادر به تشخیص خیر و شر خود نیستند ، بودند که محمد رضا شاه را از ایران با خفت و خواری بیرون راندند ، رژیم جمار او را سرنگون کردند ، هزاران شهید دادند و آیت الله خمینی را "عمل منتصدی امور حکومت" کردند و آفای روحانی و دیگر مراجع را به فدرات کومنیستان رساندند . آیا این کار از روی نادانی صورت گرفته است آیا این مردم خیر و شر خود را تشخیص نداده‌اند؟ آیا از روی عدم تشخیص خیر و شر محمد رضا شاه را سرنگون گرداند؟ ماقابلانه می‌گوییم خیر و لی آیت الله روحانی چه جوابی دارند بدند؟

و باز روش نمی‌شود که چرا کسی که حتی نمی‌تواند متصور شود که رای اکثریت به رای "اقلیت دانا و بصر و صاحب رای" ترجیح داده است، در جای دیگر در برخورد به حکومت ارستوکراسی - ما بقول ایستان ارستوکراسی - که باز بقول ایستان "عبارت است از حکومت اقلیت ممتاز، از حیث نسب با دین یا فتون یا فرهنگ و دانش" و آن را خالی از عیب هم نمی‌داند، منذکر می‌شود که "چند افرادی را مردم چهاراهی برای تشخیص دارند؟" یعنی از کجا معلوم شود که مصالح توده مردم را مقدور می‌دارند" (صفحه ۱۰۰) . این هم تنافض است که باز ایستان باید حل و فصل کنند.

و این تنافض هم حل نمی‌شود که چگونه از بین همین مردم ناقص و سحتاج و غیر عالم و نادان، ناگهان افرادی در کمال کمالت، علم و دانش بروز می‌کنند و برای خود حق قیمه‌بیت قائل می‌شوند؟

### حق مراقبت داشتن ملت با روحانیت

و بالاخره گرفتاری ایستان در چنبره‌ی تنافضات بهمن‌جا ختم می‌شود، ایستان از سکطرف می‌گویند: اساس حکومت اسلامی "روی دواصل است: حریت و آزادی آحاد ملت از قید بندگی حکام - و مساوات آنان با یکدیگر و با شخص والی و حاکم در جميع امور عامة و احکام و قوانین ملکتداری، و از آنار آن دو اصل حق مراقبت داشتن ملت و مسئولیت حاکم و منصبی امر است" (صفحه ۱۱۶) و بدین ترتیب حق مراقبت داشتن ملت را جزو اصول حکومت اسلامی ذکر می‌کنند، ولی در جای دیگر عداون می‌کنند که "در حکومت اسلامی مجلس قانونگذاری مفهومی ندارد... فقه" مقنه در حکومت اسلامی مفهومی ندارد بلکه فقط قوه مجریددارد" (صفحه ۱۰۳) و بدین طریق روش می‌کنند که این "حق مراقبت داشتن ملت" از طریق مجلس قانونگذاری نیست، و نعمتها این بلکه حتی از طریق مجلس مشورتی هم نیست. چون منذکر می‌شوند که "کسانی که با آنان باید مشورت کرد عame مردم که اطلاع از امور مدارند

بستند" (صفحه ۱۱۲). پس این مراقبت چگونه اعمال می‌شود و چه تضمین اجرائی دارد؟ جواب تنها می‌تواند این باشد. که نه اعمال می‌شود و نه تضمین اجرائی دارد. و دیگر اینکه روش نمی‌شود که جطور اکتریت نادان، ناکامل و ...، به مکاره "با یکدیگر و با شخص والی" در جمیع امور ساوه می‌شوند و این تساوی از کجا نشست می‌گیرد؟ ما تنها می‌توانیم این را بحساب جمله‌پردازی ایستان بگذاریم، زیرا که سراسر منطق کتاب بر اصل عدم تساوی استوار است. و در همین مورد هم نتیجه از همن منطق عدم تساوی انجاد می‌گردد. اینان می‌نویسد: "طبعاً حاکم در برابر ملت مستولیت دارد و آحاد ملت حق مراقبت و محاسبه‌دارند و اگرحاکم خلافی انجام داد، بخودی خود از مقام منعزل می‌شود" (صفحه ۱۶۴). ما در بالا انتان دادیم که حق مراقبت و محاسبه آحاد ملت جمله‌پردازی عوامل فرسایندای بین نیست. ولی چه نیرویی حاکم خلافکار را عزل می‌کند؟ این نیرو انقلاب و سورش مردم هم نیست، چون معتقد‌نده که حاکم خلافکار "خود بخود از مقام حکومت عزل می‌شود و حاکم دیگری که واحد شرایط باشد، بدون سر و صدا و دست و بندی بر حسب جعل خدای تعالیٰ جانشین او می‌شود" (صفحه ۱۷۳).

مردم حق قانونگزاری ندارند، با آنها مشورت هم نمی‌شود و حق انقلاب و سورش هم ندارند، چون خبر و شر خود را تشخیص نمی‌دهند. پس می‌مانند همان معناران، که باید حاکم خلافکار را عزل کنند. چون مفسران جعل خدای تعالیٰ نیز جز فقهاء و علماء نیستند و بالنتیجه آنها هستند که در صورت تشخیص حاکمی را عزل و حاکم دیگری را منصوب می‌کنند، و این همانست که ما از ابتدای گفتگوییم. ما گفتیم که آقای روحانی علیرغم تمام جمله‌پردازی هاشان صرفاً "معتقد به حکومت اقلیت معنار روحانیون بر اکثریت مردم "ناآکاده" هستند، اقلیتی که امتیاز خود را از ماوراء الطبيعة اخذ کرده است. و در واقع بیننهاد اینان برای ریاست جمهوری آیت‌الله خمینی با هر مرجع دیگری نیز آستخور خود را در این طرز نظر دارد و فضایشان جز تحمل خود و امثالشان به مردم و علیرغم میل مردم نیست.

## خواندیم و منفیغش شدیم

آنچه در زیر می‌آید بخشی از مقاله مفصل آفای - محمد باقر خالصی است که در روزنامه بامداد (۲۰ تیر ۱۳۵۸) بهجای رسیده است.  
ما این بخش را بدون تغییر جاب می‌کنیم، و آنهم بدون تفسیر.

... طرفداران رفراندم می‌کویند: اینکه ما این قوانین را برای مردم می‌گذاریم بحاطر این است که مردم در ساختن سرنوشت خود شریک بوده و قوانین اجتماعی خود را خود نتصویب کنند.  
ولی باید گفت اولاً اگر شما این حرف را از روی اخلاص و عقیده‌اظهار می‌دارید این امر خود تکذیب کننده بسیاری از فرمابانات این آفایان است  
ولی کوبا که خود متوجه می‌ستند.

بحاطر اینکه شما همواره اکثر گفته‌ها و مطالب متعرضین را به دلیل اینکه غربی است رد می‌کنید و به دموکراسی به دلیل اینکه ساخته دشمنان اسلام است حمله می‌کنید. از شما سوال می‌کنم آیا مطلبی را به رفراندم گذاشتن و قبول و رد آن را داشت بر رای اکثریت جامعه غرددادن آیا غیر از دموکراسی غربی جیز دیگری است؟

دموکراسی غرسی معنی همسن. این همان مطلبی است که غرسی‌ها یا به داس س حکومت خود فرارداده‌اند و همواره از آن تعیین می‌کنند. چطور شد که انتقادات را بدلیل اینکه برآسان غربی است مردود می‌دانند ولی زیادی از اعمال شما که برآسان همان تعلیمات غربی‌هاست بدون چون و جرا ناید مورد قبول فرار گیرد؟ پس شما آفایان این عمل رفرازند را با از روی اعتقاد به صحت و درستی آن انجام می‌دهید که در این صورت این خود متنافق است با حمله‌های بی‌دریبی شما که علیه فواین غربیان و دموکراسی غربی می‌کنید و با اینکه این عمل را بدون عقیده و ایمان به صحت و درستی آن انجام می‌دهید که در این صورت غیر از بکار طلبیدن توده ناگاهه و جسم و گوش بسته و تهمیج آنان علیه انتقاد کنندگان و متعرضین، وجه صحیحی وجود نخواهد داشت نانیا "رای اکتریت و عمل آن طبق آیات قرآن و برآهین فلسفی مردود بوده است و هیچگونه ارزشی بیان نمی‌توان داد.

هنگامی که به آیات قرآن نگاه می‌کنیم که قرآن همواره نسبت بعمل و روش، و انتخاب و انتساب اکتریت هر جامعه‌ای نظر خوش نداشته و به اندیشه آنان ارزشی فائل نشده است قرآن در بیشتر از ۲۵ مورد اکتریت‌تری را به تعبیر اکثر هم‌لایعلون بیشتر انسانها نادارد. خطاب کرد هاست و در شش مورد اکتریت را به خطاب اکترهم لایشکرون = اکتر انسانها شکرگزار نیستند، نیمی توبیخ کرده است. و در ۱۳ مورد فاسق و درجه‌هار مورد دیگر بدون خرد و عقل معرفی فرموده است و نیز در بیشتر از جهار مورد اکتریت را کافر محض و سکر حق خوانده است. و در بکمورد اکتریت انسانها را گمراه و گمراه‌کننده دانسته است. میگوید: و آن بطبع اکتر من فی الارض بصرلوك عن سبیل الله = اگر از اکتر ساکنان زمین بمروری کنی آنان تو را از راه حق بدر برد و منحرف می‌کنند.

همجنین در بیش از پنج مورد بصراحت اعلام می‌دارد که سکرگزاران نعمتهاي پروردگار قلیل و اندکند. و در بیشتر از سه مورد مومنان را اندک شعرده

و در آیه ۲۴ از سورهٔ حسن صریحاً اعلام داشته‌است که آن دسته که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهنده بسیار اندکند.

پس از اینکه قرآن اکثریت جامعه‌را از نظر فکر و عمل منحط و فاسد عرفی نموده و این مطلب را بصورت اصل حلل نایابی بری بیان می‌کند، آیا باز هم مسلمان و پیرو قرآن می‌تواند تکه‌بر اکثریت کرده و از نظریات آنان طرفداری کند.

علاوه بر آن، با جسم خود می‌بینیم که اکثریت هر ملتی علاوه‌بر ازظالم و موافق طبقهٔ حاکم هر که باشند و همیشه دنبالهارو جاروجنجال و شایعات بوده‌اند. و کمتر دیده شده است که اکثریت جمیعت و ملتی درگفتنار و رفتارهای جانب حق و انصاف را رعایت کرده و به مسیر حقیقت کام تهاده باشند. تما اگر حالات انسیا و بیتوایان را سنین سری را سکرید و نیز اگر دنبیقاً "سرگذشت رجال تاریخ را ملاحظه کنید خواهید دید که در تمام زمانها اکثریت مردم هر ملتی در قضایت خود نسبت به مسائل زندگی و اجتماعی به باطل و راه کج افتاده‌اند. اکثریت هر جامعه و قومی همواره در صفت تمرودها و فرعونها و ابوحجهلها و معاویه‌ها و در برابر ابراهیم‌ها و موسی‌ها و عیسی‌ها و محمدها قرار داشته‌اند. بیغیر می‌فرماید: الناس على دین ملوکهم = مردم همیشه روش و دین پادشاهان و زمامداران خود را انتخاب می‌کنند و در صحت و فساد حق و باطل آن نامل و دفعی نمی‌کنند.

علی (ع) می‌فرماید: ایها الناس لاستوحتو ای طریق الهدای لفداهله‌هان الناس قد اجتمعوا على ما ناده بستیعه‌ا قصیر و جوعها طویل = ای مردم در راه حق از کمی رهروان و حست نکنید جونکه مردم همواره بر سرمهای جمع می‌شوند که سری اندک و گرسنگی آن سیار است. یعنی مردم همیشه بر باطل اجتماع نموده و در مسیر ببراهه کام می‌نهند و از اعمال خود چندان سودی نمی‌برند. آیا پس از اینکه قرآن دربارهٔ آراء نوده مردم نسبت به تشخیص افکار صحیح از باطل چنین قضایت می‌کند و خود آفایان هیئت حاکمه بین درین افکار غریب و دموکراسی غریب را می‌کویند و افراد انتقاد کنندگان را به بیانه

## خواهند و مستفیض شدیم / ۵۳

اینکه اینها می‌خواهند افکار غریب را بر ما حاکم کنند مورد انتقاد و حمله  
شدید قرار می‌دهند باز می‌توانند ادعا کنند که رفرازندم برای قانون اساسی  
و یا درباره تغییر رزیم بخطاطر این است که مردم در ساختن سرنوشت خود  
تریک و موثر باشند ...

## ابعاد گسترده انحصار طلبی

انحصار طلبی روحانیون فتی و واپس‌گرا هر روز ابعاد گسترده‌تری می‌یابد. پک روز آیت‌الله خمینی فرمان "بیرون بروزید"، "بیرون کنید" ، "بیرون بروند" صادر می‌کند، و بدینسان نشان مارزی از ابعاد آزادی در "جمهوری اسلامی" بدست می‌دهد، و روز دیگر جمعی از طلاب حوزه علمیه قم، رسیدگی و اعلان موضع به مسائل مربوط به دولت و وزارت امور خارجه را در حد اختیارات وزیر امور خارجه نمی‌دانند، و علناً عنوان می‌کنند، که وزارت امور خارجه ربطی به وزیر امور خارجه ندارد. همه‌ی این گذارها و اعلامیه‌ها در یک خط و جهت حرکت می‌کنند. و آن هم اعمال سلطه بلا منازع روحانیون فشری است. اینکه این آقایان طلاب در جواب به تکذیب خجولانه گفته‌های آیت‌الله روحانی نوسط وزارت امور خارجه، مبنی بر اینکه گفته‌های آیت‌الله نظر شخصی ایشان بوده، چنین باش می‌دهند که: "آقای ابراهیم بردی باید بداند که مطالبی که مرجع تلقیید عنوان می‌فرمایند و در روی آن مطالب اظهار نظر می‌کنند، در حدود صلاحیت ایشان نیست که در این مسائل مداخله بنمایند، و از نظر دین مقدس اسلام و تعالیم آساسی فرقان، چنین حقیقی فقط مخصوص مراجع تلقیید بوده و سایرین

باید متابعت نمایند" ، (بامداد ۵۸ خرداد ۱۳۴۳) درست جان‌کلام جمهوری اسلامی را بنان می‌دارند . و از لحاظ شرعی هم (حداصل از نقطه نظر آیت‌الله خمینی و آیت‌الله روحانی) حق با آنهاست . در این شرع آنچه که طلب می‌شود متابعت از مراجع تقلید است ، در همه‌ی زمینه‌ها و در همه‌ی امور . حق انتقاد از گفته‌ها و کرده‌های مراجع تقلید نیز ، تنها از آن مراجع تقلید است و س و کسی دیگر و یا کسان دیگر بعلت "ناکامل بودن" ، "محاج بودن" ، "صفیر بودن" ، حق دحالت ندارند .

اینکونه "آزادی" در حکومت‌اسلامی ، هنوز در اوان کودکی خوبش است و آنچه در پیش روی داریم ، بزرگ شده این کودک ، بهورت هیولای فاتیم بمعنای ساسی - اجتماعی آن ، می‌باشد .

آیت‌الله خمینی هم اکنون اینرا نوید می‌دهند :

ایستان در سخراشی برای "اعقای انجمن اسلامی ترکت ملی نفت ایران" می‌گویند "اشخاصی که به اسلام خیلی توجه ندارند ، ایشان باید حفظ شوند" (بامداد ۵ نیر ۱۳۴۸) و اگر نا دیروز "بپرون کنید" و "بپرون بروید" ایستان در مرور غیر مذهبی‌ها بود ، تصفیه آسی را شامل حال مذهبی‌ها نم می‌کنند و روش است که مقدار توجه به‌اسلام ، خیلی با کم بودن این توجه را نبر ایستان و امثال ایستان نشخیص می‌دهند .

ایستان به همین سند نمی‌کنند و با اصل آزادی احراز و اجتماعات ، که اینقدر قولش را می‌داد ، و البته و صد البته قبل از اینکه بر مسد قدرت پیشینند ، نیز مخالفت می‌کنند . حکم "گروه‌ها بزرگ‌ترند و بک گروه بشوند" (همانجا) جز این جمیزی بیان نمی‌کند ولا بد در صدر این گروه یکی شده از تمام گروه‌ها نیز "شخص اول روحانیت" (بنول لایحه مطبوعات) ، "ابرمد ناریخ" (بنول آقای حلخالی) قرار خواهد گرفت !!

ایستان هر روز بیش از روز پیش در راه ایجاد یک نظام مطلقه روحانی - سالاری کام بر می‌دارند . و همانطور که قبل "هم گفته‌ایم ، و همانطور که خودشان هم بدیرفتندند ، زیرینای این روحانی سالاری همان سرمایه‌داری ،

بعد عنوان "مالکیت مشروع" خواهد بود . و این دو جنبه در تکمیل یکدیگر ، نهندنها قادر به آزاد کردن کشور ما از بوغ امیریالیسم خواهند بود ، بلکه واشنگنی کشور ما به امیریالیسم را بنتدید خواهند کرد . و ما به راستی خواهیم دید ، که علیرغم قیام شکوهمند بهمن ماه هبیج چیز تغییر نکرده‌ایم و آش همان آش است و کاسه همان کاسه . با این تفاوت که جای چکه را نعلین گرفته است . البته اگر در این روند چکمه‌ها باز نگردند ، که با این‌گونه رفتارها و مشاهی استبدادی بازگشتان سهیل می‌شود .

نقدی بر نقد آیت‌الله مرعشی نجفی بر  
پیش‌نویس قانون اساسی

اگر خوانندگان ما بخاطر بیاورند، زمانی این سوال را مطرح کردیم، که آیا " ولایت فقهی نظام سیاسی آنی ما است" و سعی کردیم با استناد به کتاب " ولایت فقهی" آیت‌الله خمینی، باخ این سوال و چگونگی این نظام سیاسی را بشکافیم. اکنون با نظرهایی که درمورد پیش‌نویس قانون اساسی از طرف رعای قوم مطرح می‌شود، بیش از پیش بهاین نتیجه می‌رسیم، که آنچه از مجلس " حیرکان" حاصل خواهد شد، چیز جزو ولایت فقهی، بصورت بندوها و ماده‌هایی قانونی خواهد بود. کنگره مسلمانان منتقل، پیش‌نویس قانون اساسی را، که زیر چتر حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد، دنبال کردیم، و تحصل ولایت فقهی را قصد اعلام شده‌اش دیدیم. بحث‌های روحانیون را در نشریات روز خواندیم و دیدیم که اکثریت عظیستان جز این هدفی ندارند. و اکنون با " نظرات اصلاحی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی درباره پیش‌نویس قانون اساسی" (اطلاعات ۲۸ نمره ماه ۵۸) رو برو می‌شویم، که آنکارا و صریحاً خواستار " ولایت‌فقیه" است.

ناکفند نمایند که " ولایت‌فقیه" در پیش‌نویس قانون اساسی از جمله با تعمیم مجلس سناستی تحت عنوان شورای نگهبان پیش‌بینی شده است، ولی این

برای آقایان روحانیون - بهتر بگوئیم اکثریت عظیمان - کافی نیست . آنها روحانی سالاری را صریح و روشی طلیلند . مگر از این آقایان روحانیون آیت الله مرعشی نجفی است ، که بروجور دیگران تواند نظریات انسان فصد این نوشته است . ایشان می نویسد : " آرآ " عمومی بدون توافق مراجع تقلید و اهل حل و عقد عنبر نیست . این اظهار نظر ایشان ناشی از همان تفکر و پیشدار روحانیون است . که انسان را ناکامل ، ناقص و نادان دانسته و جزو صغار منظور می دارند . و از همینروی برای آرآ عمومی آنان نیز ارزشی قائل نیستند و باز از همینروی ایشان با تشکیل مجلس شورایی که نماینده‌ی مردم باشد نیز مخالفند و معتقدند که شورا باید " منتخب از اهل حل و عقد و مراجع دیپلomatic" باشد . و با این وجود ، با وجودی نیز ارزشی قائل نیستند . از همینروی ایشان با تشکیل مجلس شورایی که مجلس باید از چندین کنایی تشکیل شود باز معتقدند که " مراجع نظام تقلید در لواجع مصوبه مجلس شورا در صورتی که برخلاف موافقین شرع و صالح کنور تشخیص دهند حق " ونو دارند " .

در مورد مجلس سنا - یعنی همان مجلسی که با نام " شورای نگهبان " در همین پیش نویس موجود قانون اساسی بهبودی شده و در واقع عالیترین مرجع قانونی می باشد - نیز ایشان معتقدند که باید " فقط از طرف مراجع تقلید شاید انتخاب " گردد . و نه تنها این ، بلکه " آرآ " شورای نگهبان باید با آرآ و فتوای مراجع تقلید مطابقت داشته باشد .

ولی این همه بدمنظور تثبیت سلطه و حکومت روحانیون برای ایشان کافی نیست . ایشان نه تنها خواستار سلطه بلا منازع روحانیت بر فوهه مفسره هستند - فوهه مفسره از اینروی که ایشان و دیگر هواداران ولایت فقیه معتقد به قوهای سنا قانونگذار یا مقننه نمی باشند - بلکه در فوه اجرائیه نیز خواستار سلطه می چون وجرای روحانیت اند .

ایشان معتقدند که شرط " اخراج مقام ریاست جمهوری " نیز " ناید مراجع نظام " است . و نیز معتقدند که در قانون اساسی باید تصریح شود که

انتخاب نخست‌وزیر با تائید مراجع عظام و مجلس شورا و رئیس جمهور است". بعارت دیگر مجلس نوایی که "منتخب از اهل حل و عقد و مراجع دین‌پلاحت" است، آنهم مجلسی که مراجع عظام قادرند مصوباتش را "تو" کنند، و رئیس جمهوری که خود باید مورد "تأثید مراجع عظام" باشد، همه با هم نخست‌وزیری انتخاب می‌کنند، که او نیز باید "مورد تائید مراجع عظام" باشد. بدینسان قوه مجریه نیز مطلقاً در حیطه اختیار روحانیون فرار س‌گیرد. ولی چون از قدیم گفته‌اند که کار از حکم‌کاری عیب نمی‌کند، ایستان معنده‌اند که این اصل باید به قانون اساسی اضافه شود که "نظر مراجع تقلید در تعیین رئیس جمهور و نخست‌وزیر و عزل و نصب آنها معنیر خواهد بود". در قوه قضائیه نیز ایستان سلطنت روحانیت و روحانی سالاری را خواه‌سازند. بنظر ایستان در قانون اساسی باید قید شود که "حاکم شرع و مراجع تقلید افرادی را جهت قوه قضائیه و ارجاع آن تعیین می‌نمایند و نظارت روحانیت در امور قضائی لازم است".

بدینسان قوه مفسره، مجریه و قضائیه در حیطه افتخار روحانیت و در درجهٔ اول مراجع عظام فرار می‌گیرد. تغییک قوا امری صوری است، که صرفاً بمنظور باب روز جلوه‌دادن روحانی سالاری پذیرفته می‌شود، و مردم در این میان از کمترین حقوقی برخوردار نیستند. بعاین اتفاق ایستان توجه کنید و خواهید دید که جز این نیست:

"در اصل ۱۵ آمده‌است حق حاکمیت ملی از آن همه مردم است. اگر جنابجه منظور این باشد که کشور ایران متعلق به همه" مردم است صحیح است والا حاکمیت در اسلام مربوط به خدا و رسول خدا و امام عصر عجل اللطف رحمة الشریف است و در زمان غیبت امام (ع) حاکمیت از آن فقهاء و مراجع عظام تقلید است" مردم تنها حقی که دارند اینست که کشور ایران متعلق به همه آنها است والسلام.

ولی کان نعمیم که اصول پیش‌بادی فوق برای محکم کردن سندهای روحانی سالاری بمنظر ایستان کافیست. ابداً جنین نیست. ایستان معنده‌اند که

این نیز باید در قانون اساسی قید شود که " بنکیل اطاق نظارت از طرف روحانیت در جمیع ادارات و موسسات اقتصادی آموزشی و سیاسی و قضائی و محاکم دادگستری لازم است ". بدینه است که بنکیل چنین اطاق های " نظارتی " در تمام زوایای موسسات دولتی نیز حاکمیت روحانیون را تا مبنی خواهد کرد .

و اما حاکمیت بلا منازع روحانیون ، که باید بدینسان اعمال شود باید حق هرگونه انتقاد از جانب مردم را نیز از آنها سلب کند . و اینسان این را در بند های متعددی پیش بینی کرده اند . انتشار اطلاعات باید " در حد اسلام " باشد و " انتشار تبلیغات ضد اسلامی و مذهبی " باید ممنوع گردد . هرگونه نظری که بخواهد این حاکمیت بلا منازع روحانیون را مورد تردید قرار دهد و هرگونه پیشنهادی برای " تغییر در این گونه موارد و اصول پیشنهاد مجازیه با خدا و رسول خدا " و ... می باشد : که تکلیف آن نیز روش است .

در جای دیگر اینسان جزو مصنوعات پیش بینی شده در قانون اساسی توهین به شاعر دینی ... و مراجع تقلید و همچنین تبلیغ بر ضد احکام اسلامی با تکذیب اصول مسلمه فقه اسلامی و مذهبی " را نیز پیشنهاد می کنند . با این تفاصیل هرگونه انتقاد از مراجع عظام نیز تحت عنوان " توهین به مراجع عظام " و تکذیب اصول مسلمه فقه اسلامی " تهدید به مجازات می شود .

این در مورد کسانی که مذهبی نیستند و ماوراء الطیبین را باور ندارند ولی مذهبیون نیز حق ندارند به مراجع عظام کوچکترین ابرادی بگیرند و با برداشت حاضر خود را از اسلام ارائه دهند . زیرا بمنظور اینسان در قانون اساسی باید قید شود که " بنام استفاده از آزادی عقیده و بیان و فلم هیچ کس حق ندارد در احکام الهی و مبانی اسلامی و مذهبی حدشهای وارد کند تا (ما؟) تاویل و تفسیرهای مضره در آنها بنماید . " و اینکه " تاویل و تفسیرهای مضره " چیست ، اینرا تنها مراجع عظام می توانند تشخیص دهند و لا غیر . ماتوجه با آنچه رفت در حکومت پیشنهادی آیت الله مرعشی نجفی

آشكارترین شکل روحاني سالاري و دیکتاتوري روحانيون، که به تشبيه و بدرستي دیکتاتوري نعلين نام گرفته است، به مردم تحويل خواهد شد و نه غیر مذهبیون و نه مذهبیون از آزادی قلم، بنان و عقیده بربخوردار خواهند بود. سرنوشت این مردم را جيد نمراجع عظام تعیین خواهد کرد و تنها آنها هستند که در تشخیص خبر و شرحق می باشند. مردم سالاري منتفی بوده و روحاني سالاري جایگزین آن خواهد شد و همه اینها تحت لسوای اسلام.

لакن این دیکتاتوري روحانيون تنها براساس فتريکري ايشان بیست که مطرح می شود. آنچه که در رابطه با بیشنهادات ايشان اهمیت اساسی دارد، معمون طبقاتی این دیکتاتوري روحانيون است، که ايشان آنرا هم صريح و روشن بيان می کنند. البته با جنان صراحني که از يك روحاني، آنهم با جمنين معتقداتی می توان انتظار داشت.

ايشان در نظرات اصلاحی خود می نویسد: "در اصل ۹ آمده است که هیچ کس مورد بهره کشی و استثمار دیگران قرار نکشد. توضیح داده شود که منظور جمیت از بهره کشی واستثمار چون در اسلام اجبر شدن و کار کردن به دیگری با اخذ اجرت جاز است مانند موارعه و مسافات و مصارفه و دراینگونه موارد عمل انسان محتمم است و این را استثمار نمی کویند..." اینکه اجبر شدن و کار کردن برای دیگری در مقابل اخذ اجرت در اسلام جائز است، درست است. و اینکه در بیش نویس قانون اساسی بخان مسئله اشاره شده، بدون آنکه واقعاً "موجباتی برای نگرانی آيت الله مرعي فراهم شود و آنهم، تنها بدھاطر فرميکاري، این هم درست است. ولی اینکه معنوان اجبر و در مقابل اجرت برای کسی کار کردن را "استثمار نمی کویند" عبيقاً نادرست می باشد. کارگر در ازاي فروش حق استفاده از نیروي کارش به سرمایه دار، اجرتی دریافت می دارد ولی این اجرت بخش کوچکی از ارزشی است که نولید می کند. بخش اعظم ارزش نولید شده توسط کارگر را سرمایه داران به جنب می زندند، که این معنای دیگری جز استثمار ندارد. استثمار کردن تنها معنای

کلاهبرداری آشکار نیست. در کی که برخی از روحانیون دارند. ولی آیت الله مرعشی نجفی برای اینکه جای کمترین سو' تعاهی باقی نماند، خواستار اصلاح این ماده پیش نویس قانون اساسی است. تا استثمار لفظاً نیز تغییر نشود. و در اینجاست که مضمون واقعی نظام حکومت اسلامی پیشنهادی ایشان روشن می‌شود: دفاع از استثمار سرمایه‌داری، دفاع از نظام سرمایه‌داری و هر آنچه برای حفظ این نظام ضروری است. و باز از همینروست که امتنان تصریح می‌کنند که "در اسلام در مالکیت شخصی که از راه مشروع به دست آید حدودی بعدنظر نمی‌رسد" – تا هرگونه شبههای در مورد "حملت ضد سرمایه‌داری اسلام" را از میان برداسته باشد. ایشان دور کن اساسی نظام سرمایه‌داری، یعنی استثمار و ایجاد سرمایه‌داری قانونی می‌کنند، تا کل نظام را قانونی کرده باشند. و بدینسان ایشان روحانی سالاری را با سرمایه‌سالاری همسروش کرده روحانی سالاری را حافظ سرمایه‌سالاری و سرمایه‌سالاری را و تقدیر روحانی سالاری قرار می‌دهند. روحانی سالاری ایدئولوژی سرمایه‌داری ایران می‌شود و سرمایه‌داری حقیر ایران با ایدئولوژی ایجاد محیط خود ادامه می‌دهد، که در حقارت دست‌کمی از خودش ندارد.

در پیشنهادات آیت الله مرعشی دولت، معنوان ابرار سرکوب طبقه حاکمه – یعنی سرمایه‌داران – با روحانیت معزوج می‌شود و بنا به اصل "تشکیل اطاق نظارت از طرف روحانیت در جمیع ادارات و موسسات اقتصادی آموزشی و سیاسی و قضائی" روحانیون جزوی از دولت و بوروکراسی دولتی می‌شوند. دولت و بوروکراسی ای که حزب در خدمت سرمایه بخواهد بود. دیکتاتوری روحانیت، بصورت دیکتاتوری دولت شکل ظاهری دیکتاتوری سرمایه می‌شود. و در جمنی تراویطی است که مبارزه علیه دیکتاتوری سرمایه – مبارزه‌ای که کارگران و دیگر زحمتکشان بدان روی خواهند آورد، و آنهم گسترده‌تر و شدیدتر از امروز – نیز با مبارزه علیه روحانی سالاری و دولت روحانیون بموبد می‌خورد.

البته هنور روشن نیست که قانون اساسی مصوبه مجلس "خبرگان" ناجد

تقدی برندگ آیت‌الله‌مرعشی تحقیقی بر . . . ۶۳

اندازه این شکل آشکار روحانی سالاری و بیووند آن با سرمایه سالاری را منعکس کند. ولی نعام شواهد حاکی از آست ، که در این جهت فرار حواهد داشت و این بکی دیگر از الزامات افتخاری مجلس "خبرگان" می‌باشد.

## ما و ولایت فقیه

خبر چمن بود؛ ولایت فقیه تصویب شد. این تیتر را آوردند و در گوشه‌ای نیز خبر مربوط به آن را که فلان و فلان از تصویب مجلس "خبرگان" گذشته است. تو گوشی چیزی ساده‌تر از تصویب این اصل وجود ندارد، تو گوشی بازگشت به هفتاد و چندسال پیش و اقتدا به شیخ فضل اللہمنوری و مشروعیت او ساده‌ترین اتفاقی است که در این ملک می‌توانست رخ دهد. تو گوشی قانونیت بخشنیدن به استبداد و روحانی‌سالاری جزو بدیهیات پیش‌با افتداده است، و بدینکامی که روزنامه‌ها منتشر نشوند و روزی‌نامه‌ها جایگزینتان شوند، جز این انتظاری نباید داشت.

"اتحاد چپ" بارها و بارها در زمینه "استبدادی" که در قالب ولایت فقیه رخ میدماید، و درمورد خواست‌ها و برنامه‌های ولایت فقیهیون، خواستکاه طبقائی آنها و آشخور اندیشه‌های ایمان نوشته است بنابراین در این اندک‌مقدمات نکات نمی‌برداریم. و نیز در این مقاله قصد ما بررسی دقیق و در جزئیات ولایت فقیه تصویب شده و انشای مشروعیت مصرح در قانون اساسی درحال تصویب نیست. این را نیز به بعد و به هنکام انتشار متن تصویب شده‌ی قانون اساسی موقول می‌کنیم. آنچه در این جامد نظریه‌مات اشاره به عواقب ملموس

و قابل پیش‌بینی ولایت فقهه و اشاره به وظایف نیروهای جب در قبال این نظام و برنامه‌های ولایت فقهه‌هاین است. ولایت فقهه جمیزی جز روحانی سالاری در همه سطوح زندگی اجتماعی و ساسی و نیز انتقال سلسله مراتب روحانیت به عرصه کلی اجتماعی و تحمل این سلسله مراتب بدجایه نیست. و این بجز استبداد نتیجه‌های بهار خواهد آورد، جون روحانی سالاری اصولاً "بر اصل امتیاز و برتری فترتی از جامعه، یعنی روحانیون، بر دیگر لایه‌ها و اقشار و طبقات اجتماعی استوار می‌باشد. آنها خود را عاقل و کامل و دیگر انسانها را ناقص و ناکامل و جزو صغار منظور می‌دارند، با حرکت از این اصل اعلام شدنشان چاره‌ای جز این ندارند که استبداد و سالاری خود را در همه عرصه‌ها و بر نظام زمینه‌ها گسترش دهند؛ در فعالیت‌های اقتصادی، در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی در عرصه "زندگی حمومی انسانها" و چنین است که با تحقق ولایت فقهه استبدادی آنچنان سیاه بر جامعه" ما حاکم خواهد گشت، که تنها با استبدادهای فرون وسطائی قابل مقابله خواهد بود. لیکن با یک تفاوت عمیق و تعیین کننده؛ و آن اینکه این‌بار چنین استبدادی بر زمینه سرمایه‌داری قرار خواهد داشت. تمام گفته‌های ولایت فقهه‌هاین در رابطه‌ای از بین بردن استثمار و چیزی بغير از سرمایه‌داری بودن، جز خزعبلات و عوامل غریبی نیست. کلیه" ولایت فقهه‌هاین اصل مالکیت و انسانست سرمایه و کارمزدگاری را بعزمیت شناخته و بدینسان ارکان اصلی نظام سرمایه‌داری را پذیرفتندند. و آنکه کابین اصول پذیرفته شد تعاضی گفته‌ها درمورد مسازه با استثمار، محدود کردن مالکیت و حتی مسازه با ریا خوازی آب در هاون کوفتن است. و نیز آنکه که نظام سرمایه‌داری پذیرفته شد، وایستگی به امپریالیسم جهانی و بازار جهانی سرمایه اجتناب ناپذیر بود، زیرا که نظام سرمایه‌داری حاکم بر کشور ما با هزاران بند و زنجیر ای گردد، زیرا که نظام سرمایه‌داری حاکم بر کشور ما با هزاران بند و زنجیر ناگرانی و ناهمشی به امپریالیسم وایسته می‌باشد و بدینسان است، که تعاضی گفته‌های "ضد امپریالیستی" ولایت فقهه‌هاین جز خشت برآب زدن خواهد بود، همانسان که ناگفتوں جز این نبوده است.

بنابراین آنچه که در شرایط کنونی در رابطه با ولایت فقیه تعین کننده می‌شود، همانا این عجین بودنش با سرمایه‌داری و سرمایه‌سالاری و از این باکاهه وابستگی به امپریالیسم می‌باشد. و این جاست که تناقضات ولایت فقیه، آنسان که در زمین خاکی مرسوم است بروز می‌کند و نظام فکری پنداشگرای این با آن عالم روحانی را پیشی ازش قائل نمی‌شود.

روحانیون بعنوان قشری ممتاز در جامعه با نعمت بیماری‌های این امتیاز سر روپرتو خواهند بود. فساد، ارتئا، مال‌اندوزی و تمام عوافت سو' اخلاقی آن همانسان که ناکنون، از این می‌نمی‌و آنهم با شدت بیشتری دامنگیرشان خواهد گشت. مگر نه اینکه هم اکنون نیز نا' کید بر روحانی‌سالاری - البته نه توسط همه‌ی روحانیون ولی اکثریت آنها - درست با جنبدات این امنیارات سخت دنبیوی صورت می‌گیرد؟ این تناقض را ولایت فقیهی که براساس ریاضت بنا شده نمی‌تواند حل کند. تضادهای طبقاتی موجود در جامعه، بوبزه تضاد میان بورزوایی و خردی بورزوایی، در میان روحانیون بارتاب خود را خواهند یافت. و این تضادها، بعزمیان بمحوج و معوج هم که شده بعزمیان خواهد آمد و از بکارگیری - البته در پنداش روحانیت - جزه‌های پنداش جمیزی باقی خواهد گذاشت. این تناقض را هم ولایت فقیهی که براساس وحدت روحانیت بنا گشته، نمی‌تواند برطرف سازد.

و ماز ولایت فقیهی که براساس عدل و داد و ریاضت کشی - و باز البته در پنداش - بنا گشته در نبرد میان کار و سرمایه حساب سرمایه را خواهد گرفت و خصلت سرکوبگر و خد کارگری خود را بیش از آنچه که تا به‌امروز نشان داده، که مواردش هم اندک نبوده است، بروز خواهد داد و این تناقض آورده، از این تناقضات باز هم می‌توان برشمرد، که در واقعیت همین جندماهه گذشته بارها و بارها و در سطوح مختلف بروز کرده‌اند. و همین تناقضات است که چون خوره نظام فکری پنداشگرای ولایت فقیه را از درون خواهد خورد و از آن جر بوسیای که حاصل دیکتاتوری سرمایه باشد باقی خواهد گذاشت. البته

بشرطی که این پوسته حاصل رامنابات سرمایه‌داری و نیازهای آن تحمل کند. و این در صورتی است که ولایت فقهیه خود را با فرهنگ سرمایه‌داری نیز وفق دهد و چاره‌ای نیز جز این ندارد. حفارت فکری و عملی ولایت فقهیه و کاپ ملکی ولایت فقهیه‌ون جز این راهی برای ایشان باز نمی‌گذارد. بازگشت به فهروا که از ارکان فکری ولایت فقهیه است، ناب مقاومت در برآمده چرخ تاریخ را که رو به جلو دارد، نخواهد داشت و ندارد.

### واما وظیفه نیروهای چب چیست؟

ولایت فقهیه با تمام تناقضاتی که در درون خود نهفته دارد در عرصه نظری قادر به مقابله با سوسالیسم علمی نیست. افتخار این ایده‌تولوزی و نیان دادن ماهیت واقعی و عملکردش وظیفه میرم نیروهای چب است. وظیفه‌ای که تاکنون در انجامش کم کاری شده‌است.

ولایت فقهیه با مضمون ارجاعی و واپس‌گرای خود زمینه بسیار مساعدی برای تشدید و تعمیق مسارات دموکراتیک نیروهای چب فراهم آورده و خواهد آورد. در شرایطی که ولایت فقهیه‌ون بر اصل امتیاز و بر جنگی خود تاکید می‌ورزند و آن را اصل و اساس استدلالات خود در مرور روحانی‌سالاری قرار داده‌اند، وظیفه نیروهای چب است که بر مردم سالاری تاکید ورزند. دیکتاتوری روحانیهون باید نقطه‌ مقابل خود را در دموکراسی توده‌ای بیابد و در این عرصه بارای ایجادگی ندارد.

ولایت فقهیه روحانی سالاری را پوشن سرمایه‌سالاری قرارداده و خواهد داد. این‌هم سرنوشتی سرمایه و نعلیم در عرصه مبارزه طبقاتی سخت ضربه بذیر است و باید در افشاگری‌ها و تبلیغات نیروهای چب در مد نظر قرار گیرد. ولی آنجه که امروزه مطرح است بسیج کلیه نیروهایی است، که خواستار و قادر به مقابله با ولایت فقهیه می‌باشد. و این نیروها ناجیز نیستند. نیروی عظیم روشنگران جامعه، نیروی عظیم زنان جامعه وبالاخره نیروی عظیم خلقها که حاضر به تندادن به دیکتاتوری نعلیم نمی‌باشد، نیروهایی هستند که به سرعت قابل بسیج‌اند و ایجاد جنبشی عظیم علیه

روحانی‌سالاری را تسهیل می‌کنند. مبارزه علمهدیکناتوری برای ایجاد نظمی دموکراتیک براساس اصل مردم سالاری مطرح است و باید آن را آنچنان که هست دید. در این مبارزه برولتاریا می‌تواند بیستار زحمکنان شود و لی نهایا مشروط بدان که مبارزان جنیش کمونیستی مبارزه علمه‌روحانی‌سالاری را با مبارزه علمه سرمایه‌سالاری، که مضمون آن است، پیوند دهند و از خلقی - باقی وکلی گوئی بپرهیزند. ممکن است کدولایت فقیه‌های برای فراراز تنافضات و درماندگی خود دست به کنترل نیروهای چپ بزند و اندونزی دیگری به راه باندازند، ولی این تنها ممکن است که شکست محتمل شان را بدرازا کند و لاغیر. بنابراین جنیش چپ باید با استراتژی و برنامهٔ خود به مقابله با این دیکناتوری بپرهیزد، شعارها و خواسته‌های خود را مطرح نماید و از تداخل ابوزیسیون لبرال و ابوزیسیون رادیکال و انقلابی در نزد با روحانی‌سالاری حلوگیری کند. و بیز در نظر داشته باشد که این نبرد حتماً و مطلقاً "باید به اشکال مسالمت‌آمیز محدود گردد. در شرایط کنونی آنچه مهم است انتقال سکرها بیشین نبرد این جبهه است. و در جنین صورتی چه ولایت فقیه قادر به مستقر کردن خود نشود و چه نشود، نیروهای چپ در عرصهٔ مبارزه اجتماعی بُردی دیگر خواهند داشت.

## لیبرال‌ها و ولایت فقیه

با تصویب اصل پنجم قانون اساسی ولایت فقیه که طرح حکومتی آیت الله خمینی از همان ابتدای قرارگرفتن ایشان در را<sup>۱</sup>س قدرت بود، دیگر برای همه آشکار شد که مجلس خبرگان مجلس بیعت با ولایت فقیه بود و بس. این مطلب را ما در نوشته‌های متعدد در "اتحاد جب" روشن کردی‌ایم. آنچه در مقابل این طرح استبداد مذهبی و روحانی سالاری تاکنون گفته و نوشته شده بود، متعددنا از جانب نیروهای کوئیست بود که حیلی زودتر از کلمه "نیروهای دیگر به روند سیاسی و قابع، چگونگی پیشرفت و استغفار جناح انحصار طلب نوجه نموده و افتکاری‌های بموعنی انجام داده بودند. درگرماکرم به قدرت رسی آیت الله خمینی بخشهای وسیعی از نیروهای انقلابی و دمکرات و حتی دسته‌های رمیده<sup>۲</sup> لیبرال‌های سنتی، تحت نا<sup>۳</sup>تیر جو تدبیدی که جاسوسرا فراگرفته بود، از درک و شناخت مضمون وقایع، نوع گرایش‌های بین‌های و آشکار در درون سیل عظیم نیروهای مردم، گواناکوسی برنامه‌های مستمر در حرکت لایه‌ها و جناح‌های فدرالیست و بالاخره ماهیت طرح " فقط جمهوری اسلامی نه بک کلمه بیشتر و نه بک کلمه کمتر" عاجز و غافل ماندند. با گذشت ماهه‌اش چند، رله رفته مسائل برپلا شد و بسیاری از آرزوهای شرس و حوش‌سدارانه‌جوان

جامعه توحیدی بنی صدر و امثالیم جای خود را به نگرانی‌ها و تلاحت‌های ناسی از رخدادهای انکارنابذیر داد. جناح‌انحراف طلب روحانیت برعت و با ظرفیت و اعتماد به نفس که ناسی از قدرت نودهشی فعلی‌شان می‌باشد، عرصه‌های گوناگون سیاسی و موضع قدرت در دستگاه‌های دولتی، دادگستری و بالاخره قانون‌گذاری را تصرف کرد. و از آنجا نا اعلام استقرار رسی ولایت فقهی جمیز باقی نمانده بود. سازمان ما از همان ابتدا به جمین روندی اشاره کرده و در فرصت‌های مختلف و طی نوشته‌های متعدد به جرثیات و بیچو خصمهای حرکت انحراف طلبانه ولایت فقیه‌مون و فراز و نسبت‌های بایه نودهشی آنها و علل کثروفوشهای سیاسی رهبران این جناح و نبر واکنش طبقات مختلف مردم را نسبت به گفته‌ها و کرده‌های آنها نوجه داده است.

هم‌اکنون با تصور بی‌سر و صدای اصل پنجم در مجلس خبرگان مقاطعه عطی در جو سیاسی ایران پیش آمده است. تقارن فوت آیت‌الله طالقانی با وقت بخت و تصور این اصل و باقتاری اخیر ایمان بر روی طرح دیگری برای حکومت اسلامی، امکان سیح نیرو و بخت کشته مسائل مربوط به ولایت فقهی را در افکار عمومی توسط بخشش‌های واقع‌بین اسلامی فراهم کرد. ولی پیش از نوع این حالت هم جریان سیاسی خاصی در صدد منبلور کردن و کاتالیزه کردن شروعهای معارض و جمع و حور کردن مقاومت‌های رشد ماینده طیف وسیعی از اقتار و طبقات بود و ارجمندی بین عناصر لیبرال نیز تکان نارهشی حورده است. هم‌آن جریان سیاسی که عمدتاً در جزء جمهوری خلق اسلام سازمان یافته بود و هم عناصر منفرد لیبرال، باشکای مقاومت و اعتراضات بیشتر شونده بخششی وسیعی از خود سرمایه‌داران و در مجموع بسیار خصوصی و بانوچه به رشد سریع نارضایت‌های گوناگون نوده‌های رحمتکش و نبر نگرانی و ناخرسندی تمام و کمال فارغ‌التحصیلان، روسنفرگران و بخششائی از نکتو-کراتها، تشدید فعالیت کردند. بس از آن حمله کشته‌هشی که آیت‌الله خمینی و فالانزها بعازاده‌های دمکراتیک و خلق کرد انجام دادند. اعتراضات و اسنادگهای کشته‌هشی از جانب سازمانها، شروعها، جناحها و افراد انقلابی،

دیکرات و حتی لیبرال بورزا انجام گرفت، طوریکه انحصار طلبان که از سازمان کادری کارآمدی در سراسر کشور برخوردار نبودند، ناب متكلات جند برابر شده را در آن فاصله زمانی کوتاه نیاوردهند و فدم‌هایی جند به عقب رفتند و مجددًا قصای بازی هرجند محدود و مرعوب بوجود آمد. لایکن این فسایی باز محدود شخصات جدیدی دارد و در صحنه حرکات آزادآن کارگزاران و دست‌اندرکاران و فعالین خاصی به جسم می‌خورند. در عرصه عملی و آشکار بیروهای چپ هموز محالی نداشتندند. دیکراتهای پیکر و آزادبخواهان مجدد هم هنوز فرصت و موقعیت مهمی نیافتداند و بهرحال در میدان مجاز حذف دور بدست ترکیب و تشخیص‌های غربی افتدند است:

### لیبرالیسم اسلامی

جزیانی که موصوف بسلام است ولی داعیه آزادبهای بورزوائی را دارد، افرادی مثل آفای مراغه‌نشی که در هر شروع کلامی اول با قسم و آیه عبودیت خود را نسبت به قله قاف قدرت و حتی پائیز نر، ناکید می‌کنند و سپس بهاین طرف و آن طرف مفاد قانون اساسی خردمنشی ریز می‌کنند و شکوهشی آهسته می‌کنند.

البته عناصر لیبرال اسلامی بدیده‌شی کاملانه نمی‌باشند. بنک از مشهورترین شان را در وجود آقای سنجابی می‌شناسیم که در پاریس آن تاکیک خیلی هوشمندانه را به خروج دادند که: بکدار خود را جا کنم بدینم با او جکار کنم، لایکن با بدورارت رسیدن حضرات و بیان فعلی نفع آنها در ابوریسیون، بروندۀ آن کار تاریخی هم بکجاوری لاپوشی شد و جناحهای گوناگون قتل روحانیت و آقایان جمیه‌ملی، همه‌ها هم، سکان کارها را بدست گرفتند و لیبرالها، هم آنهاشی که از قدیم باقی مانده بودند و هم جدید— الولاده‌ها، جملگی بیعت کردند و طوری شد که در طول یک قمل کوتاه، که هنوز عرق بدقدرت رسی آقایان خشک نشده بود، تنها ابوریسیون مبارز و پیکری که حامل خواسته‌های انقلابی توده‌ها و افساء‌گر کراپتها و اقدامهای نواستبدادی بود، همانا بیروهای رادیکال و سازش ناپذیر چپ و دیکرات

انقلابی بودند، که با طرح میرمترین و بیگنرترین سائل و خواسته‌های جمیع آشکار استمرار انقلاب و تبلور اجتماعی ایوزیسیون در مقابل حاکمی و قدرتداران جدیدشان با گستردگی شدن «دامنه» اقدامات فالانزیستی و بهویژه با انتخاب انتخابات مجلس حیرکان و سپس هجوم سیاهه به کردستان از پکو و به روسنگران روسنیان صارز و سازمان‌های آزاد و انقلابی از سوی دیگر، جو سیاسی جاسمه عویش شد، ترکیب‌های متفق حکومتی ترک برداشت، بربرکیهای ایجاد گردید و در صحنهٔ علی‌ای ایوزیسیون سیمای حزب جمهوری خلق مسلمان و چهره‌های متعددی از لیبرالهای اسلامی که این‌بار با آیت‌الله شریعتمداری بیعت گرده بودند، شروع به فعالیت مشهود گردند. آنچه مربوط به حزب خلق مسلمان است، آشکار است که این حزب به مواراث اشغال هرجه بیشتر مواضع حکومتی و قانون گذاری از جانب جناح حزب جمهوری اسلامی با همان روش آهسته و عمیق بران، از مواضع شراکت در قدرت به سنگرهای ایوزیسیون، تغییر مکان داده است و اخیراً با رویه هوشمتدانه‌ی از جو اعتراض و تنافضات معلق و موجود کلی سود برده و بختهای قابل توجهی از «فضلان» را مجدوب و منقول کرده است! آنچه بیشتر در این مقاله مد نظر ماست عناصر لیبرال اسلامی و کم و کیف کوتاههای آنهاست، این آقایانی که قصد برواز با بال دیگران دارند و در ادامه سنت سخیه جمیعهٔ ملى آغاز سخایی بعض بسیج مستقل مردم علیه خودکامگی و منتکل‌گردن مستقل‌خود و هواداران بالقوه لیبرالیسم بورزوایی بازهم به سیاست دنباله‌روی و اثکا به دیگران روی آوردند، با مظلومان می‌خواهند بر پشت نهادگان از آن بگذرند. از فلاکت‌های دیرینه ناپلولی اجتماعی ایران عقب‌ماندگی‌های همچنان‌هصارزه طفانی و ناقص‌الخلقه و عاجز بودن سازمان‌یابی‌های سیاسی مختص هر قشر و طبقه است. قدرتهای حاکمه که بیوسته محروم‌استیداد شاهی در راه‌سنان و اولیگارشی جناح‌های بزرگ سرمایه‌دار، بزرگ‌زمین‌دار و دسته‌های تکنولوگیات و شرکت‌های مضمونشان بوده‌اند، با ساست سرکوب شدید و همه طرفه، از جوان‌هزاردن و سرکشیدن بیکارهای گستردگی و سکوفان اجتماعی و برورش

شخصیت‌های متناسب متاخر و کارآمد بهر قیمت جلوگیری کردند و آن جناح‌های کوچک و حقیری هم که در فواصل مساعد احکام پیدائی و شکوفائی داشتند، علاوه بر کریش و سازش در مقابل ندرتهای فاهر وقت تنازع بقا کردند و کسانی که از این روش سرکشی کردند، در هر رگه و بخش اجتماعی به مختنی مغضوب واقع گردیدند و سیاست شدند. با عدم رشد متناسب و منکمال طبقات، جکده‌های مبارزاتی، سازمان‌بایی‌های طبقاتی و نتیجتاً شخصیت‌های تبلور یافته قائم با لذات و متنکی به جریان‌های اجتماعی و طبقاتی حاصل خود نیز پیدا و شکوفا نشده‌اند. بورزوایی ایران گرفتار چمن پیدا شد و گسترش پررضبه و شکنجه شد و این وضعیت ناشی از عقب‌ماندگی پیکارهای طبقاتی درونی و تداخل قوای همه‌جانبه سرمایه امپریالیستی، باعث شکنگی و ناقص-الحلقه و عجز و ناتوانی جناح بندیهای سیاسی و فکری بورزوایی و ضعف تاریخی این جناح‌ها در تدوین و بیاده‌کردن استراتژی مستقل و بکارستن راه رویه‌های مبارزاتی بدون اثکا به قدرتهای فاهر وقت گردید. لیبرالیسم بورزوایی ایران هم‌جون سایر جناح‌های سیاسی - فرهنگی بورزوایی ایران گرفتار چمن بیماری فلاکت‌باری است. این است که در زمان آریامهری، برای خود دست‌بندیهای ترسیده و رمیده که جشم اسد به امنی و ملکه فرج دوخته بودند ایجاد می‌کند و پس از بقدرت رسیدن ادحصار طلبان اسلامی، به‌ناگهان نوع اسلامی این جماعت پیدا می‌شود. در حالیکه هم در آن زمان و هم در حال حاضر لیبرالیسم بورزوایی فی‌نفسه دارای پایکاه طبقاتی و پرده خود است. پایکاهی کاختمالاً با آنکه کاذب فعال است و لذا بدبند رهبری سیاسی بیکاهه به‌خود حرکت می‌کند و نیازمند روشگری و بازیاقن درک و بهیش خاص قشر خود می‌باشد تا بتواند شخصیت‌های سیاسی - فرهنگی متناسب با مبارزهای واقعی اجتماعی خود را باز شناسد و آنها را مورد حمایت قرار دهد. مسئولیت سیاسی و فرهنگی این حضرات لیبرال بورزوایی که دستکم می‌توانند از نا-کامی‌های متعدد اسلاف خود و نمونه‌های بسیار متعدد بین‌المللی عبرت گیرند و به یک راه و رویه مستقل روی آورند کم نیست. این حضرات با سهل‌گراشی و

مقام طلبی‌های پرخفتی که از خود نشان می‌دهند، خیلی زود بک پای خود را به رضای صاحبان قدرت می‌بندند و از همین حاست که دیگر نه روی گریز و نه طاقت سیر نشان می‌دهند. اینها که هیچگونه توجیهی به جنیش مردم و بهویژه به رگه‌های اجتماعی مزدیک به کلام و کتاب لیبرال بورزوآ ندارند، علاوه بر جناح‌های فاطع فالانز و با روحانیت بورزوآ سلک را در سیچ و بدنبال خود انداختن آن رگه‌های اجتماعی باز می‌گذارند و این خیط سیاسی عواقب خود را ببار می‌آورد. در حال حاضر قید اسلامی برای هرگونه فعالیت و انتقاد نرم و پیشنهاد ملایم قائل شدن نمی‌تواند صرفه "عنوان بک نوع رعایت وضع و توجه به علایق عامه مطرح باشد. عمودیت و جاذیت نسبت به ولایت فقیه، سکوت و مسافت در مقابل علمداران این طرح و سجده‌گذاری به آستان آنها، نمی‌تواند تاکتیک بشمار آید، خیر! این عجز و التماش‌های مکرر و بی‌توجهی به نیروهای موجود منحرک اجتماعی عوارض و عواقب خاص خود را بوجود می‌آورد. در شرایط و جو حاضر، این آستان‌بوسیه‌ای اپورتوبیستی لیبرالها باعت می‌شود که جناح فاطع و توان‌مند ولایت فقیه هر لحظه بتواند به آنها هجوم آورد، به آنها هنگامی کند و وضعیت حقیرشان را در کلامی تند و خشن بدرختان بکشاند و اکر لیبرالها از دست این جناح فاطع و خشن و انحصار طلب به جناح دیگری از روحانیت که نرم و ملایم و متعادل می‌نماید روی آورند. بازهم در منتهی از قشر روحانیت خانه گرفته‌اند و به هر رو با بدجای سفتی ندارند. در اینجاست که لیبرالها به عوض اینکه با تکیه‌دهی نیروهای اجتماعی، از این و آن بخش روحانی استفاده تاکتیکی بکشند، خود به ابزار مورد استفاده جناح‌های روحانیت تبدیل می‌شوند. سربستگاه‌های سیاسی سکوت کردن و دیر در میدان حاضر شدن دیگر نتیجه "بدبیهی چمن" می‌باشند. بی‌سبب نیست که آفای مراغه‌نشی نازه پس از تصویب ولایت تلهیه با هزار اما و اکر درباره آن چهار جمله‌ی کوید و نازه انتقادش متوجه جزئیات است زیرا که مجبور است بگوید: "ولایت فقیه از نظر اصول مورد تبول است"! اینسان وقتی فکر منتقل شدن را مطرح می‌فرمایند، بازهم جشم

آمده به قم دارند . میگویند : ما همه جمع شویم برویم قم خدمت آقا و آنجا  
قطعنامه‌ئی صادر کنیم !!!

لذا فای محترم : نا نکنی جای قدم استوار ، باش من در طلب همچگار .  
سخن کوناه بورزوا - لیبرالیسم ایران منفرق ، مرعوب و بدون اعتماد  
به نفس سی برنامه و بی فرهنگ عمل می کند . این حالت لاجرم آنها را بمنکر که  
افرادی که تسلیم قدرت وقت هستند تبدیل کرده است که در حال حاضر در  
خدمت فشر روحانیت و بعویزه جناح انحراف طلبان آن قرار می گیرد . در پیج و  
حتمهای پرنتیب سیاست بد دامن قدرتمندان وقت می غلطد و قادر به ارائه و  
عرضه " طرح و برنامه ویژه خود و بافتاری روی مواضع آن نمی باشد . از این رو  
عمل " دفاع از آزادیهای دمکراتیک وظیفه ای است که جوانان بسیاری از تکالیف  
تاریخی دیگر در حیطه " عمل روزمره و منتقل نیروهای چپ و دمکراتهای  
انقلابی است و این تکالیف در ارتباطی انفکاک نایابی بر با حقوق دمکراتیک و  
سبج نودهشی زحمتکشان شهر و روستا قرار دارد . بتایران حضور مجدد و  
توانمند چیزها و دمکراتهای انقلابی درکلیده " صحنه‌های آشکار و پنهان  
بپکار برای آزادی و دمکراسی و بعویزه به منظور طرح و بدکرسی شتابندان طرح  
واقعی شوراها ضرورتی بیش از پیش است .

در اوضاع کسوی و در یک دوران طولانی آشی ، ایجاد و پرورش یک حظیف  
قدرتمندو خواهان دموکراتیسم بیکسر است ، که بمنوان قدرت مقابل می تواند  
از سلطه " همچنانه مستبدین جدید جلوگیرد .

## جب می تواند و باید ابکار عمل را دردست گیرد

"انتخابات" مجلس خبرگان آنگونه که انتظارش می رفت، تمام شد. حزب جمهوری اسلامی و ولایت فقیهیون هرآنچه توانتند کردند، بغارعاب، تهدید، تحقیق، تقلب دست بازیدهند. تا در این "انتخابات" برندمی باشد و شدید. لاکن افتتاحیاتی که در این رابطه بمار آوردند، قبلاً از آنکه سلطنهنان را حل کند، مستکلانتی دیگر برایشان سار آورد. آنها این مجلس را طرح ریخته بودند تا از این طریق از همی سیروهای اجتماعی بیعت بگیرند، ولی در عمل کونده فکری و عقب ماندگی ویژه نان، آنها را بدانجا کناند، که نه تنها نتواستند این مقصود خود را عطی سازند، نه تنها نتواستند سیروهای جب را به بیعت وادارند، بلکه "وحدت کلمه" را نیز برهم رندند و بیعت بخش قابل توجهی از سیروهای روحانی را نیز سی سیمان ساختند. ترکت نگردن آیت الله شریعتمداری در انتخابات، اعتراض آیت اللهها، شیرازی، قمی، محلانی و غیره به نتیجدهی انتخابات همه دال براین امر رخداده است، مجلسی که جنان طرح بریزی شده بود، که سفره آشنا کنان و تقسیم غنائم بین بورزوای منوط و خرد بورزوای سی سی باشد، بعلت هراس و ولایت فقیهیون از باختن انتخابات، آنهم در شرایطی که نارضایی روزافزونی گشوش می یافتد، بدغشی خود بدل گشت. تصادها و تناقضات و اختلافات را دامن

رد و نشان داد که ولایت فقهیمون جز از طریق اعمال زور، جز از طریق اعمال قدرت انحصار طلبانه قادر به تکاهداشتن زمام امور درست خود نیستند. فتوای نایبینکام آیت الله خمینی در ظهر رور "انتخابات"، که برای کتابنده مردم به بای صندوق‌های "انتخاباباتی" بحقشند، نیوانسته‌و توافق شود. بخشنده بزرگی از مردم نشان دادند که برای انتخابات نسبت به جنبین انتخاباتی می‌تفاوتند و این‌ها بجز بخشنده‌ی هستند، کفایاکه انتخابات "مجلس خبرگان" را تحريم کرده بودند. عدم تائید این فتوا ضرورت روزگرسنی ولایت فقهیمون را روشنیز از پیش برآمیش بر ملا ساخت. و نتیجه را دیدیم. نطق‌های آنچنانی صادق‌حاسنی. حمله به روزنامه‌های آزاده و ... و اینکه فتوای مجدد آیت الله خمینی، که هرگونه اعتراض بغاون "انتخابات" و رسواشی‌های آن را تیر "موجب سخط خداوند و از معاصی بزرگ و محرمات عظیم" می‌داند. این که جرا جنبین فتوایی صادر می‌شود. روش است. ولایت فقهیمون می‌خواهد اختنافی بس سیاه به رحمتکشان ایران نحمل کنند و در عین حال هر اعتراض و انتقادی را بنام اسلام درهم بکوبند. این خواست آشیاست، در منطق آنها می‌کنجد و جز این نمی‌توانند. لایک این خواست هنوز آنچنان که می‌خواهند به حق نمی‌رسند است و هنوز امکانات فراوانی برای جلوگیری از تحقق این آرزوی سیاه موجود است که با درنظر گرفتن تراویط کنوی، آنهم به مردمی واقعیت‌گذاری، و تنظیم سیاستی منطبق بر این تراویط، می‌توان بکار گرفت.

تراویط اجتماعی - سیاسی موجود به محمد و پیریم است. در مطابل بورش فائیتی انحصار طلبان و ولایت فقهیمون نیروهای گوناگونی بمقابله برخاستند و هرگدام، با زمینه خاص طبقاتی خود، می‌کوئند تا رهبری جنبش مخالف را بدست گیرند.

بخشی از سرمایه‌داران بزرگ و متوسط و نیز خرد و بورزداری با حمایت سنتیم امیر بالیست‌های اروپائی، می‌گوشند بخنمار را بعنوان راه حل معضلات و مشکلات جامعه ما می‌سازند و بپردازند و وی را به ناراضیمون تحصیل کنند. دوستان سابق بخنمار تیر علیرغم تمام شعبده بازیهایان باید راه کشانده

خواهند شد و اگر بختiar را هم به عنوان رهبری نجاتبخش از نابسامانیهای خود تبدیل نمود، راه او را خواهند رفت. ایجاد جبهه‌ای با شکل و شمايل غیر مذهبی، باصطلاح لیبرال و آزادیخواه، ولی مدافعان منافع بورزوایی.

جنایی دیگر از این سرمایهداران و خردمندان بورزوایی می‌کوشند تا در زیر بروم حزب جمهوری اسلامی حلق مسلمان ابوزیمیوی بازهم باصطلاح لیبرال و آزادیخواه ولی در لباس و پردهٔ مذهب برپا کنند و با پشتیبانی روحانیون معتبری‌جون شریعتمداری، شرعاً، محلاتی و ... و نیز کسب پشتیبانی نودهای از طبق سمع نارضائی‌ها و سازمان دادن آنها، بالاستفاده از اعتقادات کامیش مذهبی مردم، رهبری جنبش مخالف فاشیسم و ارجاع را بدست گیرند.

این دو جریان در عین حال متعدد یکدیگرند و بالطبع همگام عمل خواهند کرد.

در این میان عامل دیگری نیز وجود دارد، که در عین تعامل به این جریان از نوعی استقلال نیز بروخوردار است. و آن ارتش است. ارتش هرچند که بدور از این بستگی‌های طبقاتی نیست، ولی کماکان و درست در همین رابطه به عنوان مهره‌ای در دست امپریالیسم آمریکا باقی است و در هر زمان که شرایط ایجاب کند، به صحنۀ خواهد آمد. بازسازی ارتش در روند سرکوب سارزوات ملت‌های تحت ستم و جنیش‌های زحمتکشان روسنا، بهترین زمینه‌ی اعمال قدرت امپریالیسم آمریکاست. آمریکا دندان طمع خود را از ایران بر نکنده است، با همه جریانات سیاسی لاس می‌زند. با ولایت فقیهیون لاس می‌زند و می‌کشد آنها را به اردوگاه ضد کمونیستی خود بکشد و ضد کمونیسم را وسله‌ی نفوذ خود در این جریان قرار دهد. با بختiar لاس می‌زند و ویرا علم می‌کند. تا برای روز میادا سکانداری داشته باشد. با دوستان بختiar لاس می‌زند و آنها را دلگرم می‌سازد و بالآخره ارتش را دارد. و قایم ارومیه و مقاومت ارتش در مقابل اعدام جنایتکاری که درجه سرهنگی داشت، نشان داد که این ارتش شلیم روحانی سالاری ولایت فقیهیون شده که هیچ، بلکه

چپ می‌تواند و باید ابتکار عمل .۰۰۰/۲۹

به ندریج بر اساس برآورد صحیح تیازی که اینان بهارش دارند، برای آنها  
ثاخ و شانه می‌گند.

در این میان دولت بازرگان و جناحی از این دولت نیز هست، که منافع  
طبقاتیش آن را بسوی وحدت با جناحهای فوق الذکر می‌گذارد. دولتش که  
می‌گوشت در بازاری ارتق و دیگر نهادهای مائیش دولتش بورزوایی امکان  
اعمال نمود باید.

و باز این همه سلطه نیست و بیچیدگی و بفریحی اوضاع ساسی –  
اجتماعی را برملا نمی‌سازد. آنچه شرایط را بمحمدهتر می‌گذارد گرایش‌های  
متعدد در درون تعاونی‌گان سیاسی خود را بورزوایی سنی و بخشی از بورزوایی  
متوسط می‌باشد.

جريدة که می‌گوشت سرمایه‌داری دولتش را تحمل کند و متعدد واقعی بک  
چین سرمایه‌داری دولتش، یا بقول آنها اقتصاد توحیدی را در شوروی  
می‌باید. که این نمی‌تواند با تشویق دولت ضد کارگری و غیر سوسیالیستی  
شوری روی رویو شود.

جريدة که می‌گوشت سرمایه‌داری دولتش را تحمل کند ولی در عین حال  
موقع ضد آمریکا اتخاذ ننماید و آمریکا را بمنوان متعدد حفظ کند.

جريدة که می‌گوشت با اعمال سلطه بلامانع خود، سرمایه‌داری خصوصی  
را تقویت کند و مخالف اعمال سیاست سرمایه‌داری دولتش است.  
و بالاخره جريانات دیگری که در مرزهای سال این سه جريان اصلی در  
توسانند.

همه این جريانات در شورای "انقلاب" و دولت موجودند. شورای  
"انقلاب" تنها در سیاست اختناق‌آفرین و ضد زحمتکشان خود بکدست و  
بکارچه است، ولی در این دقایق و "جزئیات" چند نگ.

در مقابل این صفت‌های شخص و با کمابیش شخص تنها نیروی  
جنیش چپ و دموکرات‌های رادیکال متعدد آن باقی مانده‌اند، که هر چند از  
لحاظ اصولی در مقابل تمام جريانات فوق قرار دارند، باز عمدتاً "بعثت

شست و پراکندگی و نیز به علت سرگیجگی و بیهودگی، واژه‌بدرتر ساده—  
کرامی به کرداب می‌سپاستی در غلطیده‌اند.

بن دادن به انتباه جیران نایدیر شوک در "انتخابات" مجلس خبرگان  
از جانب بخش‌های عمدۀ این نیرو نشان‌دهنده، بارز این ساده‌گرامی و سی  
سیاسی بود.

البته این می‌سپاستی و ساده‌گرامی بدون علت نیست. دوران طولانی  
اختناق و ساست سرکوب عربان رزیم محمد رضاشاهی، که پیوسته محور اصلی  
برنامه‌ها و برخورد هایش قهر مخفی بود، به واکنشی همانقدر عربان و ساده  
انجامید. آبورزیسون چب در برخورد به ساست سرکوب و قهر رزیم، به مرور  
و پیچیدگی‌های این ساست و کم و کتف مقابله‌ها آن واقع شده، خود را برورش  
داده و آبدیده شد. لاین نهضت عظیم مردم، همراه با توطنهای امیری‌المیم  
برای تنیت اوضاع در ایران، رزیم شاهرا سریگون کرد و پس از "سلیم"  
مروف ارتش به رهبران اسلامی ناخدایان کشی حکومتی را سپاستی دکر آمد.  
دیگر سیاست هیات حاکمه تنها آن سیاست قهر عربان و سرکوب آشکار نیست.  
عواطفی، غلط اندازی، تمجید کردن، حمله کردن، جاحالی دادن، به  
دلجوشی برخاستن، باز حمله کردن، آرامش‌های منکوک و هجوم‌های غافلگیر—  
انه، بر سر میز مذاکره دعوت کردن و پس آن را وسیله حمله قراردادن،  
روی خوش نشان دادن، از وحدت سخن کفتن و بنگاه بازی وحدت را بهبیج  
کردن و بالاخره تمام این بندبازی‌های سیاسی آقایان بپرو جوان حکومت و  
تلوزیون و فم در گنار برآ افتادن بک جریان لجارة سیاسی مجهز به جوب و  
چاق و نفک و مسلل، اکثر نگاهها را متوجه سطح نمود و از اندیشیدن به  
عمق بازداشت، که نمونه‌ی بارز آن همانا شرکت در خیمه‌شب‌بازی انتخابات  
بود.

جنیش چب عملاً "نشان داده، که هنوز مرد این میدان نیست، جنبش  
چب بمندرت ابتكار و بزمای زده است، بمندرت ابتكار عمل را در دست داشته و  
خود مصدر صارره علی مستقلی بوده است. تنها جریانی که در این میان

## چه می‌تواند و باید ابتکار عمل... ۸۱/۰۰

استننا می‌نماید، جنبش ملیت‌های تحت ستم است. و آنهم بخاطر دلیل که این جنبش‌ها نیز خودجوش بودند و چه در آنها اگر هم تا نیری گذاشتند، باز بسیاری سیاستی خود را کم بروز نداده است.

در این میان از نیروهای باصطلاح چپ ولی دروغام وابسته، که بمنابع کارگزاران سیاست شوروی و چین عمل می‌کنند، انتظار نمی‌رود گهنه‌رفت. آنها را همان میان که به دنبال دربورزگی قبله‌های سیاست خود در مقابل هیئت حاکمه، خود بدربورزگی بیافتدند، که افتدند.

لакن جنبش چپ راستین بار مسئولیتی گران را بدوش می‌کند. این جنبش را هم‌اکنون میان انجام انتخابات و تشدید جمهوری‌های درون هیات حاکمه، درون بورزوازی و خردببورزوازی خطرات بزرگی تهدید می‌نماید.

اولین خطر، خطر سرکوب فانیستی است. در مقابله با این خطر عمدت‌ترین و مهم‌ترین محمل وسلح جنبش‌چپ، مبارزات ملیت‌های است. لبنا بارها گفت‌هایم و بار دیگر نکار می‌کیم. در شرایط کنونی، در شرایطی که هنوز طبقه‌ای در عرصهٔ مبارزه سیاسی ننهاده است، جنبش ملیت‌های تحت ستم، که در ارتباط مستقیم با مسئله ارضی قرار دارد، از عمدت‌ترین محمل‌های مبارزه سیاسی – اجتماعی نیروهای متفرقی و پیشوای می‌باشد.

ولی این معنای نادیده‌گرفتن نیروی بالقوه اعتراضی زحمتکشان شهری نیست. نه تنها نیست، بلکه بهره‌برداری درست از این عمدت‌ترین و مهم‌ترین سلاح در گرو بافت راه حل مناسبی برای خروج از محدوده مبارزات اکونومیستی کارگران شهری می‌باشد. مسئله بر سر بیوند مبارزاتی زحمتکشان شهر و روستا بر مبنای سیاسی است و آنهم در جهت منافع سیاسی مشترک.

و باز این معنای نادیده‌گرفتن نیروی بالقوه دموکرات و آزادیخواه در شهرها نمی‌باشد. در شرایط کنونی دامن زدن به حرکت مشترک – البته نه معنای سازمانی آن – گلبهٔ نیروهای خدا ارجاعی و ضدامیرالیستی در مقابله

با فائیسم در دستور روز قرار دارد، که اولین شرط آن اتحاد خود بپروهای جب است. پس از صورت و در هر شکل ممکن است. در غیر اینصورت خطر دوم است، که جنبش مستقل چهار راه خطر خواهد انداحت. خطر بدنهالعروی. اشتباه بپروهای سیاسی در مبارزه با رژیم منفور بهلوی این بود، که صفوف خود را مشخص نکرده بودند. آنها اکنرا "به زیر عباب روحا نمون خزیدند، صف‌بندی خود را مشخص نکردند و جنبش شد که جنبش ملاخور شد. از این اشتباه باید آموخت در شرایطی که باید بطور عمده و اساسی با خطر فائیسم مقابله کرد، این خطر تهدید کننده وجود دارد، که بپروهای جب نتوانند استقلال سازارانی خود را حفظ کنند و باز بدنهالعروی کنیده‌شوند این بار بدنهالعروی از لیبرالیسم.

بپروهای اجتماعی هر یک برای حل مسائل اجتماعی راه حلی و کلمه‌ای دارند، "وحدت کلمه" دیگر مطرح نیست. این بپروها باید با شعارهای خاص خود وارد عرصه مبارزه ضدفاشیستی و ضد امپریالیستی شوند. تا رنگ‌بازارند، معضلات اجتماعی را آنجنان که هست نشان دهند. آن "وحدت کلمه" خصلت خود را بروز داد و در شکل "منکم وحده" متبلور شد، و دیگر نباید جنبش خطری را منتقل شد.

باید با تأکید بر استقلال جنبش جب و جنبش زحمتکنان، همه بپروها را علیه هجوم فائیسم و امپریالیسم بسیح کرد. نباید فربیت شعارهای باصطلاح ضد امپریالیستی رهبران خود را بوزوازی سنتی را خورد و در عین حال نباید لحظه‌ای بدنهالعروی در غلطید. باید در این پیکار طبقاتی نشان داده شود، که تنها طبقه‌ای که رسالت رهبری جنبش و حل معضلات اجتماعی را دارد طبقه "کارگر است و بس". و این مهم تنها در صورتی به دست آمدنس است که بپروهای جب از قانون‌گرایی و لکالیسم بپرهیزند، جنبشی محالف خارج از پارلمان را دامن برند و بالاخره دست از گروه‌گرایی بردارند.

جب اکنون می‌تواند و باید اینکار عمل را در دست گیرد. و این جنبش حرف اول و آخر این مقاله است.

